

علاج ناپذیری درد بی‌کاری در جامعه سرمایه‌داری	از هر دری سخنی	سربازان اسرائیلی سکوت را می‌شکنند	در جبهه جهانی کمونیستی	اوضاع فلاکت‌بارتر جهان در آینده و وظیفه چالشگران ضد نظام	آتش‌سوزی در پالایشگاه نفت ونزولنا: هفت دلیل قانع‌کننده برای شک و تردید در این تخریب
صفحه ۸	صفحه ۱۰	صفحه ۱۲	صفحه ۱۹	صفحه ۱۹	صفحه ۱۹

بازهم در مورد ضرورت تشدید مبارزه ایده نولوژیک

اگر تاریخ نیم قرن اخیر جنبش چپ در ایران را در خطوط کلی مروری بکنیم می‌بینیم که در دهه ی ۱۳۴۰، همراه با شکست و تضعیف حزب توده ایران و به وجود آمدن بدبینی نسبت به رهبری این حزب در هدایت مبارزات کارگری و توده‌ای، و در مبارزه علیه خط‌مشی رویزیونیستی و سازش‌کارانه ی رهبری این حزب، تشکلهای جدیدی با انشعاب از حزب توده ایران (نظیر سازمان انقلابی) و در هماهنگی با جنبش جهانی کمونیستی (به ویژه حزب کمونیست چین)، خط‌طرز رویزیونیسم مدرن خروش‌چفی و مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست انقلابی از وحدت مارکسیست - لنینیستهای ایران جهت هدایت انقلاب دموکراتیک نوین، به وجود آمدند. و با جنبش چریکی با طرد دیدگاه رهبری حزب توده در مورد کسب مسالمت‌آمیز قدرت دولتی، خط‌مشی

«مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» را جهت کسب قدرت حاکمه اتخاذ نمود و در دهه ی ۱۳۵۰ نیز سازمانهای جدیدی نظیر پیکار، اساسا در «رد مبارزه مسلحانه جدازتوده‌ها» و با دید ایجاد حزب کمونیست، پا به عرصه ی وجود گذاشتند. در نتیجه در آن دوده مبارزه ایده نولوژیک اساسا بر سر طرد رویزیونیسم مدرن بود و چگونگی سازمان دهی انقلاب بر اساس تقدم یا تأخر ایجاد حزب از وحدت مارکسیست - لنینیستها و در پیوند با جنبشهای کارگران و دهقانان و یا سازمان دهی مبارزه مسلحانه و ایجاد حزب چه بسا پس از کسب قدرت حاکمه!

این مبارزه ایده نولوژیک ضمن به دست آوردن موفقیت‌هایی در افشای ماهیت رفرمهای رژیم شاه، رد رویزیونیسم مدرن، طرد نظرات رویزیونیستی بقیه در صفحه دوم

شانزدهمین اجلاس کشورهای غیرمتعهد از حرف تا عمل!

شانزدهمین اجلاس سراسری کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها ۹ و ۱۰ شهریورماه امسال در تهران با حضور ۱۴۱ کشور (۱۲۰ عضو و ۲۱ ناظر) از ۱۴۷ عضو ۶ کشور که نماینده نداشتند، و با شرکت ۲۴ رئیس‌جمهور، ۳ پادشاه، ۸ نخست‌وزیر و ۵۰ وزیر امور خارجه و بقیه در سطحی پائین‌تر از نظر مقام دولتی تشکیل شد. کار تدارکی این اجلاس نیز طی ۴ روز قبل که ۲ روز آن را وزیران امور خارجه با هم اجلاس داشتند، صورت گرفت. هزینه این اجلاسها هم طبق ارزیابی دولت ایران بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد تومان شده است.

این اجلاس با تصویب بیانیه ۱۱ نکته‌ای کارش به پایان رسید. مسئولیت ۳ سال آینده جنبش غیرمتعهدها به عهده ی دولت

ایران خواهد بود. صرف نظر از نکات مطرحه در این بیانیه که به معنای واقعی ارزش‌چندانی بیشتر از منشور سازمان ملل ندارند که هیچ‌گاه به درستی اجرا نشده و این سازمان و به خصوص شورای امنیت آن نیز آلت دست کشورهای بزرگ امپریالیستی می‌باشند؛ اما در رابطه با موفقیت این اجلاس، کشورهای امپریالیستی با تکیه به صحبت محمد موریسی رئیس‌جمهور جدید مصر که در نطق افتتاحیه اش به عنوان رئیس دوره ای قبلی این اجلاس چندساعتی در تهران ماند و شدیداً به دولت سوریه حمله کرد و نیز نطق بان کی مون رئیس سازمان ملل که انکار هولوکاست و نفی موجودیت اسرائیل را «نفرت‌انگیز» خواند و نگرانی خودش را از وضعیت حقوق بقیه در صفحه ششم

جان باخته گان و

سیاست بازان!

(به مناسبت ۲۴مین سالگرد

کشتار زندانیان سیاسی)

نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ در ایران، صفحه‌ننگین سیاهی را در تاریخ شرارتها و تجاوزات حاکمان جوامع طبقاتی متکی بر استثمار و ستم بر طبقات زیر دست در کشورهای خودی و بر مردمان کشورهای دیگر، تشکیل داده است. اگر ایستاده‌گی و جان‌بازی هزاران زندانی سیاسی در ایران در برابر قسی‌القلب‌ترین دژخیمان مذهبی حاکم نشانه‌ای است از استواری و پای بندی انسانهای آینده ساز برای پایان دادن به محنتها، گرسنه‌گی‌ها، فقر و ناعادالتی‌های جهان‌کهنه و لذا ضرورت پایداری در مبارزه و ادامه به آن بقیه در صفحه هفتم

رهائی ملیتهای تحت ستم

در جوامع سرمایه‌داری

در گرو گسست از سرمایه

داری است؟

در ۳۱ مرداد ماه ۱۳۹۱ «توافق نامه هم‌کاری میان حزب کومه‌له کردستان ایران و حزب دموکرات کردستان ایران» به ترتیب به رهبری عبدالله مهندی و مصطفی هجری به امضا رسید. در مقدمه این توافق نامه از جمله آمده است:

«جنبش‌های بخشی‌ملت کرد در کردستان ایران، سال‌های متمادی مراحل متفاوت مبارزه‌ی پرفراز و نشیب خود را طی نموده است. مقاومت ملی و فداکاری و به شهادت رسیدن هزاران فرزند فداکار در راه اثبات هویت و حقوق سیاسی ملت کرد که در رأس همه‌ی آنها بقیه در صفحه هفتم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



ضرورت تشدید ... بقیه از صفحه اول

رهبری حزب توده و جلب توجه نیروهای چپ به فراگرفتن اصول تئوریک کمونیسم علمی، مقاومت قهرمانانه در برابر سلاخان رژیم سلطنتی، به دلیل سرکوبهای شدید پلیسی و فقدان دست رسی به آثار مارکسیستی از یک سو و پایگاه خرده بورژوائی و اساسا روشن فکری اکثر نیروهای چپ و لذا حاکمیت دید یک جانبه گری و محدود و فرقه گرایانه خرده بورژوائی و نداشتن پیوند فشرده ای با طبقه کارگر و توده ها و عدم جمع بندی دقیق از سیاستها و عمل کردهای تشکلهای چپ، به نتیجه مطلوبی نرسید و اصول علمی کمونیسم و مبارزه طبقاتی تابع «هرکسی از ظن خود شدیارمن!» گردید. مبارزه مسلحانه چریکی نه تنها با شکست روبه رو شد، بلکه با نفوذ رویزیونیستهای حزب توده در آن، پس از کمتر از ۱۰ سال از شروع آن، تدریجا بخش بزرگی از جنبش چریکی و روشن فکران چپ وابسته به آن را به سمت خود کشاند. مبارزه برای ایجاد وحدت بین جریانات مارکسیستی - لنینیستی هم، چه به دلیل مبارزه ایده نولوژیکی که جریان چریکی و رویزیونیستها علیه آن انجام می دادند و چه به دلیل دید «خودمرکزبینی» و دیگر اختلافات ایده نولوژیکی موجود، به وحدت جریانات چپ منجر نشد و برعکس با شکست جنبش چریکی و به وجود آمدن اختلاف در سطح جهانی در رابطه با استراتژی جهانی طبقه کارگر و اخلاص تئوری رویزیونیستی سه جهان رهبری حزب کمونیست چین پس از درگذشت مائو (۱۹۷۶)، روند انشعابگری در سازمانهای اولیه چپ آغاز شد. در این دوره کلیه نیروهای چپ قادر به تلفیق درست تئوری با پراتیک انقلاب ایران نشدند. ضعف تئوریک، فقدان پیوند فشرده با طبقه کارگر و در نتیجه ناتوانی در ایجاد مرکز ایده نولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی واحد با انوریته، فهیم، استوار و مبارز، با پایه های کارگری و توده ای مستحکم، در جریان رشد جنبشهای کارگری و توده ای علیه رژیم شاه، خود را عیان ساخت و انحرافات موجود در جنبش چپ برملا تر گشت.

رشد مبارزات توده ای ضد رژیم، ورود هرچه بیشتر طبقه کارگر به این مبارزات - البته بدون داشتن رهبری پیشرو کمونیست - در نیمه دوم دهه ی ۱۳۵۰، آینده امیدبخشی را نگشود. زیرا که انحراف خطی جدید خطرناکی در این دوره شکل گرفت. با وجودی که قبل از سرنگونی رژیم اکثر نیروهای

چپ خواستار هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین ایران بودند، اما نقطه نظر «شاه باید برود»، عملا جای انقلاب قهرآمیز توده ای جهت درهم شکستن ماشین دولتی آن رژیم را گرفت. مبارزه از حد نبرد طبقاتی به سطح برکناری فردی تقلیل داده شد به حدی که پس از سرنگونی رژیم شاه و علارغم تصمیماتی که در گوادلوپ امپریالیستها گرفته بودند و آلترناتیو مذهبی به رهبری خمینی را به جلو راندند، بخش بزرگی از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی به حمایت از آن آلترناتیو برخاستند. کارگران نفت که با اعتصاب بزرگ شان کمر رژیم شاه را در عرصه ی اقتصادی شکستند، تنها در حد درخواست برای شرکت در شورای انقلاب دست ساز نیروهای مذهبی پیش رفتند، آن هم بدون پافشاری در این امر. بدین ترتیب، چپ نه تنها دچار یک جانبه گری «تخریب، بدون ساختمان» در سرنگونی رژیم شاه شد، بلکه بخش مهمی از آنها نیز تحت عنوان «عمده بودن مبارزه علیه امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم و عوامل شان در ایران» از قدرت گیری نظام مذهبی بورژوائی دفاع نمودند. انقلاب ایران، علارغم شرکت وسیع توده ها، در نیمه راه از نفس افتاد، قدرت دولتی از دست جناح بورژوازی بزرگ کمپرادور به دست جناح دیگری از بورژوازی (بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی) افتاد که با کسب قدرت به سرمایه بزرگ دولتی دست یافتند و پرچم ضدانقلاب را به دست گرفتند. رژیم بورژوا - مذهبی حاکم از همان اوایل پیروزی انقلاب نقشه وسیعی را در قلع و قمع نیروهای چپ به اجرا درآورد. گرچه در سالهای اول حاکمیت جمهوری اسلامی نیروهای چپ توانستند تا حدودی پایه کارگری و توده ای کسب کنند، اما قادر به انسجام تشکیلاتی خودنشدند. طبقه کارگر ایران با انبوهی از سازمانهای جدید چپ روبه رو شد که شدیداً علیه هم دیگر بودند و برخی از عناصر آگاه کارگر راه حل «اول اختلافات خود را برطرف کنید و بعد متحدان به سوی ما بیایید را مطرح نمودند». این سازمانها سریرا مورد هجوم لومپنهای حزب الهی قرار گرفتند و کشتن نیروهای چپ توسط رژیم خمینی آغاز شد. بار دیگر اهمیت و ضرورت وجود حزب واحد کمونیست جهت متمرکز و مستحکم ساختن وحدت ایده نولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی - سبک کاری و رهبری کمونیستها، عیان شد و باز هم تحت تاثیر افکار خرده بورژوائی فرقه گرا و خودمرکزبین، ایجاد حزب و تلاش برای تحقق آن طبق آموزش کمونیسم علمی

«وحدت روی اصول تئوریک و نکات اساسی برنامه و تاکتیک» با قدرت پیش نرفت و بی نتیجه ماند.

با شروع سرکوب عریان نیروهای چپ و اندک سازمانهای مستقل کارگری، و هم زمانی این جریان با جریان فروپاشی تدریجی کشورهای سابقا سوسیالیستی، زمینه مناسبی برای شبه تروتسکیستهای وارداتی پدید آمد که با نفی نقطه نظرات مارکسیستی در مورد ساختمان سوسیالیسم؛ تخیلی شمردن وجود بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال و تحت سلطه، نفی پیوند با زحمت کشان تحت عنوان «پوپولیستی» بودن این دیدگاه؛ مطلق کردن کار در میان کارگران و از این طریق نفی متحدین بالقوه و بالفعل طبقه کارگر؛ نفی مبارزه مسلحانه تحت عنوان ضرورت کار در شهرها و در میان طبقه کارگر؛ نفی جنبش کمونیستی و سوسیالیسم پس از درگذشت لنین (۱۹۲۴) و از جمله نفی انقلاب کبیر دموکراتیک نوین چین و آن را انقلابی دهقانی و خرده بورژوائی قلمداد کردن و رد رهبری حزب کمونیست چین به همان ترتیبی که تروتسکیستها از ابتدای انقلاب چین در نیمه دوم دهه ی ۱۹۲۰ چنان کرده بودند؛ پیش کشیدن این که «بورژوازی، بزرگ و کوچک ندارد» تا حد نفی ماهیت امپریالیستی انحصارات مالی و بدین ترتیب رد استراتژی و تاکتیک «وحدت - مبارزه» با بورژوازی متوسط در جریان پیش برد انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست در کشورهای نیمه مستعمره و وابسته؛ و بدین ترتیب نفی اصل دیالکتیکی «تبدیل کمیت به کیفیت» با توجه به تمرکزترتر سرمایه و عدم تمایز گذاری بین استراتژی و تاکتیک پرولتری در برخورد به جناحهای مختلف بورژوازی؛ در ادامه نفی ملت به بهانه ی این که تعریف مارکسیستی موجود در مورد ملت بی معناست و در یک کلام نقطه نظرات رویزیونیستی چپ خود را به عنوان مارکسیسم انقلابی جا زدند - آن هم در شرایطی که رژیم حمله گسترده ای را برای ریشه کن کردن نیروهای چپ پیش برده و چپ با شکست سختی در این دوره روبه رو شده بود. بخش مهمی از نیروی چپ که به ویژه در کردستان در برابر رژیم جمهوری اسلامی ایستاده و مبارزه مسلحانه کرده و از نفوذ و اعتبار خوبی در میان مردم کرد برخوردار بودند (کومه له)، ولی از ضعف تئوریک رنج می برد، به سوی این گرایش رویزیونیستی چپ و پذیرش

کمونیسم علمی را به کار ببریم، نه رویزیونیسم راست و چپ را!



بی قید و شرط نظر آنان کشانده شد. شبه تروتسکیستها با سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له) وحدت کردند و با اعلام این که حزب کمونیست هستند، روند حزب سازی را پایان یافته دانسته و اعلام نمودند از آن زمان به بعد، دیگر نیروهای چپ که به حزب نپیوستند ماهیتاً بورژوائی هستند!

کمی بیش از یک دهه جناحی از رهبری از این حزب جدا شده و مدعی شدند که حزب کمونیست ایران هنوز کارگری نشده و با جاداشدن از آن «حزب کمونیست کارگری» را تحت رهبری منصور حکمت تشکیل دادند. خود این حزب نیز چندسال بعد دچار انشعاب بزرگ دیگری شد و برخی از انشعابیون اعلام کردند که بعد از مارکسیسم این حکمتیسم است که پرچم مارکسیسم انقلابی را با خود حمل می کند. در دهه ی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ مبارزه با نظرات انحرافی شبه تروتسکیستی در کردستان و سپس در خارج توسط اندکی از نیروهای چپ ادامه یافت. بروز انشعابات مکرر در آن حزب جدیدالتاسیس و به وجود آمدن ۳ «حزب کمونیست» دیگر با نامهای متفاوت و به علاوه تشکلهای غیرحزبی دیگر جدا شده از آن حزب مادر، ضرباتی بود که بر پیکر این جریان انحرافی وارد آمد. اما این ادعای آنها در مورد حزب کمونیست نامیدن خود، در جنبش چپ ایران مُد روز شد و احزاب دیگری نیز که خود را حزب کمونیست و پیشرو پرولتاریا می نامند به وجود آمدند. بدین ترتیب شیوه غیرمسئول «حزب کمونیست سازی» و ضربه زدن به وحدت و اراده عمل واحد پیشروان طبقه کارگر مُد روز شد. پلورالیسم تشکیلاتی «کمونیستها»، جای ایجاد حزب پیشرو واحد طبقه کارگر را گرفت. البته نگاهی دقیق به دیدگاههای این مدعیان «حزب کمونیست بودن» و نفوذ شان در میان طبقه کارگر، دال بر این است که هیچ کدام از این احزاب در واقعیت امر کیفیت حزبی پرولتری را جز بر اساس ادعای رهبری آنان، ندارند و این ضربه سختی بود بر جنبش ایجاد حزب واحد کمونیست که زمینه مناسبی را برای تداوم تفرقه و تشتت نظری و سازمانی و در نتیجه ایجاد سردرگمی در درون جنبش کارگری به وجود آورد! این بهترین هدیه به خرده بورژوازی بود که توانسته بود شیوه تفکر خود را در درون جنبش کارگری استوارتر سازد. عدول از آموزشهای کمونیسم علمی و افتادن به دنبال تئوریهای قلابی پلورالیستی درآمده از مراکز فکری امپریالیستی واقعیتی بود که

با دید و مزاق شیوه تفکر خرده بورژوائی رهبری نیروهای چپ وفق داشت! بدین ترتیب، رهبری بسیاری از نیروهای چپ در دهه ی ۱۳۸۰، خسته از مبارزات ایده نولوژیک گذشته و به میزان زیادی بی نتیجه، به نوعی آتش بس ضمنی ایده نولوژیک رسیده و حتا برخی کار را به جایی رساندند که بیان یک نقطه نظر مارکسیستی برای تقویت نظریه ای علمی در مقالات را به نقد کشیدند تا بتوانند ترهات خود را به جای کمونیسم علمی جا بیاندازند. البته در مورد سازمان یابی کارگران در نیمه اول این دهه، به خصوص شبه تروتسکیستها بانفی اتحادیه های کارگری و بادیدی چپ روانه به جای دفاع از اشکال متعدد تشکل کارگری در سطوح مختلف، به دفاع از عالی ترین و آگاهانه ترین نوع تشکل غیرحزبی کارگری یعنی ایجاد شوراهای کارگری که تنها با اوج گیری و قدرت یابی جنبش کارگری امکان حضور پیدا می کند، پرداختند. این شعار چپ روانه که مصداق «سنگ بزرگ علامت نزدن است» با استقبال کارگران روبه رونش و با تلاش کارگران در ایجاد اتحادیه های مستقل زیر شدیدترین سرکوبهای پلیسی، تدریجا این بحث نیز حدت و شدت خود را از دست داد. به طور کلی در حالی که مجموعه فعالیتهای نیروهای چپ نه تنها تا به حال به تقویت صف متحد پرولتاریا نینجامیده، بلکه تشتت فکری و سازمانی را در میان آن دامن زده، امکان رسیدن به وحدت در سطح بالاتر و کمونیستی را به وجود نیاورده است. برعکس سبک کار خرده بورژوائی چنان بر سبک کار پرولتری در سطح رهبری بسیاری از نیروهای چپ غلبه داشته و چنان لیبرالیسمی در عرصه ی تفکر پدید آورده که کشاندن جنبش چپ از این طویله اوژیاس خرده بورژوائی نیاز به مداخله ی مستقیم کادرهای کارگری مسلح به تئوری کمونیسم علمی و ارزیابی درست از ملزومات انقلاب کارگری، دارد. اکثرا انتقادات و مبارزات ایده نولوژیکی در جنبش چپ بی جواب می ماند و یا با بی تفاوتی در این مبارزه نظری روبه رو شده و شفافیت ایجاد نمی شود. در زیر به عنوان «مشت نمونه خروار» برخی از این نقطه نظرهای یک جانبه و غیر دیالکتیکی را برای اثبات نفوذ شیوه تفکر خرده بورژوائی در جنبش چپ به نقد می کشیم.

مقدمتا آیا قبول داریم که کمونیسم علمی، تئوری علمی پویا و راهنمای پرولتاریا ست برای سازمان یافتن، پیش بردن

مبارزات تاکتیکی و رساندن آنها به سطح استراتژیک، به پیروزی رساندن انقلاب کارگری، گذار به دوران طولانی ساختمان سوسیالیسم در سطحی ملی و جهانی و سپس ایجاد جامعه جهانی کمونیستی؟ اگر چنین است نمی توانیم در برخورد به پدیده های اجتماعی از آموزشهای این تئوری عدول کنیم که نتیجه جمع بندی متفکران پرولتری و بر اساس مبارزات خونین کارگران و دیگر زحمت کشان و بهره گیری از رشد علوم و فنون حاصل آمده است، و در کمال خون سردی به آن تکیه نکنیم!

آیا قبول داریم که این تئوری متکی است بر جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی. لذا در برخورد به هر پدیده اجتماعی کمونیستها موظفند با وجدان علمی و به طور همه جانبه ای این پدیده و داده های آن و سیر تحولش را مطالعه کرده، به شناختی مادی رسیده و جمع بندی دقیقی از سیر تکاملی آن ارائه دهند؟

آیا با برخوردی لیبرالیستی به آموزشهای این تئوری و بررسی مسائل نظری به ویژه در عرصه ی سیاسی که به جای روش دیالکتیکی بر پایه روش پراگماتیستی استوار باشد، می توان مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت را به طور دقیق و موفقیت آمیزی سازمان داد، انقلاب را رهبری کرد و در ادامه انقلاب مانع از افتادن قدرت به دست طبقات و نیروهای غیر پرولتری شد؟

از برخورد برخی از نیروهای چپ به مقوله «طبقه کارگر» شروع کنیم. چپهای ظاهرا طبقاتی بودن جوامع را و حتا ماتریالیسم تاریخی را قبول دارند. در شرایط کنونی مبارزه و جنگ طبقاتی بین کارگران و بورژوازی در سطح کشوری و جهانی را می پذیرند. قبول دارند که کارگر نیروی کارش را به سرمایه داری می فروشد و این فروش متمرکز شدن ارزش اضافه تولید شده توسط کارگران و تبدیل آن به سرمایه و در نتیجه افزایش سرمایه در یک قطب و فقر و فاقه در قطب دیگر است. اینان قبول دارند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی در صورت رهبری درست پرولتاریا به انقلاب کارگری انجامیده و به جای دولت سرمایه داری که دیکتاتوری سرمایه داران بر کارگران است، دولت کارگری باید بنشیند که هدفش نابود کردن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و از بین بردن نظام کار مزدی به عنوان یک دولت طبقاتی است. بسیاری از اینان قبول دارند که صرف کارگر بودن و استثمار شدن باعث گرویدن کارگر به انقلاب نمی شود. ◀



خرده بورژوازی قشری است که ادعای کمونیست بودن را دارد!

نمونه دیگر این طرز تفکر خرده بورژوازی رسوخ یافته در جنبش چپ را در بیابانه نشست احزاب سازمانها نهادهای کمونیست و چپ درکلن می توان یافت که در آن این بیابانه شرکت کننده گان در این نشست را کمونیست دانسته و کوچک ترین اشاره ای به ضرورت وحدت سازمانی کمونیستها در حزب پیشرو طبقه کارگر نه تنها نشده، بلکه تلاش بر این است که تشکلهای باز هم بیشتری به این تجمع جلب شوند تا پلورالیزم باز هم کامل تر شده و برای «آلترناتیو سوسیالیستی» نا کجا آباد مبارزه کنند، اما نه به صورت واحد و یک پارچه که در یک قطب نامتعیین که هر کس برداشت خودش را از آلترناتیو سوسیالیستی دارد و برخلاف آموزش کمونیسم علمی و تحت رهبری حزب واحد کمونیست طبقه کارگر در حد یک جبهه سیاسی جمع شده اند. این دیدگاه سطحی و یک جانبه را که ناشی از ندیدن و یا عدم درک اهمیت و ضرورت ستاد فرماندهی واحد طبقه کارگر در چنگ طبقاتی بغرنج و پیچیده است، کاوه دادگری در «جهان امروز شماره ۲۹۳ - ص ۱۵ - نیمه دوم مرداد ۱۳۹۱» از انتشارات حزب کمونیست ایران چنین توجیه می کند: «امرمبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران علیه بورژوازی در حال حاضر جهت ارتقاء و پیش روی به چه چیزی نیاز دارد؟ پاسخ خیلی شفاف و فوری و به تقریب همیشگی است: آگاه کردن، متشکل کردن و سازمانیابی طبقه کارگر، تلاش برای ایجاد هماهنگی و همکاری در میان بخشهای مختلف فعالین و رهبران جنبش کارگری در هر جا و هر زمان و به هر میزان که امکان پذیر است، متحد و سراسری کردن جنبش کارگری بر متن دخالت فعالانه در مبارزات جاری طبقه کارگر... این امر چگونه انجام می شود و چه پروسه و برنامه و طرحی رابایستی به عنوان برنامه طرح راهبردی بایستی دنبال کرد؟ پاسخ این پرسش... نیازی به تفکر پیچیده و آرمان گرایانه و نقشه های حیرت انگیز و نبوغ آسا ندارد... فعالین رادیکال جنبش کارگری ایران بایستی باتمام نیرو و انرژی و به عنوان وظیفه درجه اول و اساسی «اتحاد عمل» را در پانین و بالا، در سطح و عمق، در میان پیشروان و فعالین و هواداران و در همه جا به طور دایم، پیگیری نمایند... امر «اتحاد عمل» امر امروز، هر روز و فردای ما است و به کلیت فعالیتها و مبارزات ما در قبل و بعد از سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی

ایجاد و توسط اراده مستقل کارگران پراکنده و حقوق بگیران بیکار در این شرایط سازمان دهد؟ بی تردید نه!... آساختار آتی سیاسی کشور ما بدون راه حل فدرالیسم مطمئن، ممکن و متصور است؟ به باور من و بسیاری دیگر هرگز!

در مقابل این اما و اگرها و آیا ها و تصدیق های بی منطق می توان از این جناب مدافع نظام بورژوا دموکراتیک نشدنی در مرحله کنونی رشد سرمایه داری سؤال کرد: آیا طبقه کارگر ملیتهای مختلف ایران باهم دشمن هستند و علیه هم، یا منافع طبقاتی مشترک و واحدی دارند؟ جواب قطعا آری است برای منافع مشترک و نه برای دشمنی باهم! آیا به علت وجود زبانها و مذاهب مختلف، کارگران و زحمت کشان ایران به جان هم افتاده اند و همدیگر را کشته اند؟ مسلما جواب نه است! آیا طبقات استثمارگر و مشخصا سرمایه داران در کشورهای سرمایه داری «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و تشکیل دولت خودی» را آن طور که کمونیستها نزدیک ۱۰۰ سال پیش به اجرا در آوردند، طی این مدت پیاده کرده اند؟ جواب بدون تردید نه است! اگر دولتها آلت دست طبقه حاکمند و پیاده کننده دیکتاتوری آن طبقه بر طبقات دیگر، دیکتاتوری دولت کارگری که وسیع ترین دموکراسی را برای اکثریت عظیم جامعه فراهم نموده و دیکتاتوری را در مورد مشتی بقایای طبقات استثمارگر و ستم گر در حد ممانعت از برگشت آنها به قدرت ظالمانه شان اعمال می کند، بهترین دموکراسی در جهان نیست؟ جواب مسلما آری است! آیا دهقانان و خرده بورژوازی شهری مورد ظلم و ستم بورژوازی حاکم است با طبقه کارگر منافع مشترک دارند؟ جواب آری است! پس درد شما در مورد اینکه ادعا می کنید: «پلورالیزم می تواند اراده، اندیشه و عمل جمع را تربیت و هدایت کند» (همان جا) بر اساس کدام پراتیک طبقاتی است؟ این ادعائی خشک و خالی و بدون پشتوانه عملی در جوامع تا کنونی است که در آنها طبق تصریح کمونیسم علمی دیکتاتوری طبقاتی اقلیت بر اکثریت حرف اول را می زده است! بنابراین این اندیشه شما همانند سخن مزورانه خمینی در مورد «همه باهم» نتیجه ای جز دیکتاتوری به بار نیآورده است چون که منافع متضاد طبقاتی در جامعه، باهم پیوسته در ستیز سختی می باشند. لذا سخن شما بیان آرزویی خرده بورژوازیانه است در پوشش «کارگران به افشار مختلف و منافع مختلف تقسیم می شوند»، که بیان دیدگاه

اما برخی خود آگاهی کارگران را عمده کرده و از جمله به جای ایجاد حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا، شورای کارگران را پیش می کشند به آثار شیبم شورا زده گی لبیک می گویند. برخی دیگر کارگران را به افشار مختلف با منافع مختلف تقسیم کرده و حبله های دشمن طبقاتی پرولتاریا را در میان کارگران که به دلایل مختلف و به ویژه ایجاد قشر ممتاز در درون این طبقه و یا به دلیل ایجاد بی کاری و در نتیجه ایجاد رقابت بین کارگران به دلایل مختلف ملی، جنسی، مذهبی، نژادی جهت متفرق نگه داشتن کارگران در وحدت آنان اخلاص به وجود می آورند را دلیلی بر ضرورت وجود سازمانهای سیاسی مختلف کارگری ذکر می کنند. اینان می پذیرند در تولید بغرنج و تکامل یافته به غیر از طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار افشار وسیع دیگری نظیر دهقانان (فقیر و مزدور، میانه حال و مرفه)، خرده بورژوازی شهری هستند که در بین این دو طبقه در نوساندن و می توانند متحد این یا آن طبقه دیگر گردند. تمام این صغرا - کبراها هم برای توجیه پلورالیسم آورده می شوند!

ادعا می شود که کارگران از افشار مختلف تشکیل شده اند با منافع مشخص شان. در نتیجه طبقه کارگر یک دست نیست و افشار مختلف کارگران در سطح سیاسی می توانند تشکلهای و احزاب ویژه خودشان را به وجود آورند، بدون این که مشخص نمایند فلان تشکل چپ نماینده ی بیسار قشر کارگری است! و یا حتا ادعا می شود که ایران در شرایط ماقبل بورژوا دموکراتیک قرار دارد و باید نظام «بورژوا دموکراتیک» را متحقق سازد (بدون در نظر گرفتن عصر امپریالیسم فراملی ها که در حال گذار به بربریت است و جهان را به خاک و خون کشیده و از عصر تحقق نظام بورژوا دموکراتیک نزدیک دو قرن گذشته است) و با این استدلالهای چوبین پلورالیسم سیاسی - تشکیلاتی را فریاد می زنند. از جمله:

در سایت گزارشگر در مقاله «نگاه مغشوش چپ به پلورالیزم» - ۳۱ مرداد ۱۳۹۱، بهنام چنگانی می نویسد: «پرسش اصلی این است: آیا نیروهای چپ و دموکرات می توانند به تنهایی ساختار سیاسی محکمی رابریاسازند؟ قطع نه! آیا شرایط ذهنی و عینی جامعه استعداد تحمل، درک و ایجاد صف بندی مستقل طبقاتی دارد؟ به گمان من نه! و به تبع آن، آیا چپ در مفهوم بزرگ آن به تنهایی می تواند نظام مورد نظر کارگران و زحمتکشان را بدون تصادمات و تخاصمات اجتماعی



▶ بورژوازی مربوط می شود... لذا کمونیستها و فعالین و پیشروان جنبش کارگری، تمام انرژی و نیروی خود را، هم پای شرکت در مبارزه روزمره علیه سنگرهای بورژوازی در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع به پیش برند و «اتحاد عمل» را به عنوان برنامه مبارزاتی و شکل سازمانی مبارزاتی خود نصب العین خویش سازند... این جهت گیری به درستی در سیاست «حزب کمونیست ایران» در زمینه تلاش برای ایجاد «قطب سیاسی چپ» اعلان گردیده و پراتیک معینی نیز در این راستا به عمل آمده است» (پایان نقل قول - کلیه تکیه روی کلمات و جملات از ما است) و سپس نصرت تیمورزاده برای تاکید بیشتری روی این سیاست طی مقاله ای به نام - «نشست مشترک نیروهای چپ و کمونیست، پاسخ به کدام پرسش؟» (۲۷ اوت ۲۰۱۲ - جهان امروز شماره ۲۹۴ - ص ۶ - نیمه اول شهریور ۱۳۹۱) می نویسد:

«کمونیستها برخلاف نیروهای بورژوائی که خاک در چشم توده های مردم پاشیده و منافع طبقاتی خود را به مثابه منافع ملی تمام آحاد جامعه به آن حقه می کنند، با صدای رسا اعلام می کنند که جامعه به طبقات تقسیم شده است. هر طبقه از طریق نمایندگان و یا توسط احزاب سیاسی متنوع خود را در جامعه عرضه داشته و برنامه خود را در منظر عمومی قرار می دهد. لذا طبقه کارگر و احزاب و سازمانهایی که خود را از این طبقه تعریف کرده و هویت خود را از این طبقه می گیرند ضروری است که جامعه را به جانب آلترناتیو طبقه کارگر انقلابی فرابخوانند... آیا کمونیسم و چپ قدرمی گردد به عنوان یک قطب اجتماعی قدرتمند سرنوشت تحولات جامعه را رقم زند و یا اینکه مبارزات و اعتراضات اجتماعی در ایران نیز به سرنوشت اعتراضات و مبارزات انقلابی در منطقه دچار گردیده و در نیمه راه متوقف مانده و یا آلترناتیوهای ارتجاعی و امپریالیستی جایگزین نظام اسلامی گردد».

این دیدگاه حزب کمونیست ایران و تمام پلورالیستهای دیگر «کشف» جدیدی است به صورتی کودکانه که نبرد مرگ و زنده گی و بغرنج مبارزه طبقاتی کمونیستها را با بورژوازی داخلی و بین المللی در حد «اتحاد عمل» «احزاب، سازمانها و نهادهای چپ و کمونیستی» خلاصه می کنند، بدون این که توجه داشته باشند که «عمل» یک موضوع وجریان واحد نیست و پیوسته در اشکال مختلف بروز می کند و وحدت

کارجمعی را تحت بهانه ی خرده بورژوائی «دیکتاتوری اکثریت» نفی نموده و در واقع مُبلغ آناشیسیم است که پرچم دار آن اقلیت و فردگرایی است!! طبعا این بحث در مورد تصمیماتی است که مغایر موازین اساسی حزبی یا سازمانی از نظر تئوریک و عملی نباشند. در غیر این صورت و پس از مبارزه حاد ایده نولوژیک درون حزبی، انشعاب ضرورت می یابد و نه انکار مرکزیت -

دموکراتیک پرولتری. باتوجه به مطالب فوق و سه نکته انحرافی اخیر، ضرورت مبارزه ایده نولوژیک برای از میان برداشتن شیوه تفکر خرده بورژوائی رایج در جنبش کارگری و کمونیستی در ایران که بسیار بیشتر از این نمونه ها در آنها رسوخ یافته است، اهمیت فراوانی در پیش روی جنبش کارگری آگاه و ایجاد رهبری خردمند و مبارز این طبقه دارد. به همین علت ما از کلیه ی کمونیستهای که در درون تشکلهای خود با چنین مسائلی روبه رو هستند، دعوت می کنیم تا مبارزه ایده نولوژیک سالم، مستدل و مداومی را با این پدیده ناسالم در جنبش کمونیستی و چپ پیش ببرند تا کمکی جدی به پیش روی مبارزه طبقاتی کارگران و زحمت کشان در ایران از طریق وحدت کمونیستها در یک تشکل کمونیستی بنمایند.

ک. ابراهیم - ۱۰ شهریور ۱۳۹۱



به تارنما های
اینترنتی حزب
رنجبران ایران
مراجعه کنید و
نظرات خود را در
آنها منعکس کنید!

روی آن باتوجه به کثرت تشکلهای چپ غیرممکن و یا اگر خوشبین باشیم بسیار طولانی مدت است که فرصت عمل فوری را در مبارزه طبقاتی روزمره زایل می کند. اگر منظور از «اتحاد عمل» تمامی عمل مبارزاتی کمونیستها باشد، آن طور که برخی آن را با فرمول بندی «اتحاد عمل پایدار» پیش می کشند، به فرض این که چنین اتحادی ممکن گردد، آن انگیزه ای که این اتحاد را بین کمونیستها می ستاید ولی در راه تحقق آن حاضر به یکی شدن نیست چه چیزی جز فرقه گرایی و سکتاریسم خرده بورژوائی مغایر با آموزش کمونیسم علمی است؟ آیا وحدت تشکیلاتی کمونیستها اساسا جز پیشبرد عمل انقلابی است؟ بنابراین اگر رفیق کاوه دادگری و نصرت تیمورزاده حرفشان را رُک می زدند باید می گفتند که ما حزب کمونیست ایران هستیم و با شما چپها حاضر به اتحاد عمل می باشیم و طبعا چنین رُک گوئی نقض بیانیه نشست کلن است که از جانب کمونیستها صادر شده است و نه از جانب حزب کمونیست و دیگر تشکلهای غیر کمونیست!

نمونه دیگری از رسوخ دادن دیدگاه خرده بورژوائی در دیدگاه پرولتاریا، نحوه ی برخورد به چه گونه گی تصمیم گیری در یک تشکل کمونیستی است. رفیق ناظری از یک تشکل شرکت کننده در نشست کلن با افتخار می گفت که تشکل آنها تفسیر زیر را از مرکزیت - دموکراتیک در سازمان شان دارند و درکنگره شان تصویب کرده اند: «تصمیمات بر اساس رای اکثریت گرفته می شود، ولی اقلیت ملزم به اجرای آنها نیست» (نقل قول به معنا).

در کمونیسم علمی تاکید بر اجرای مرکزیت - دموکراتیک به معنای «پیروی اقلیت از اکثریت» در عمل و حفظ نظر خود و ادامه مبارزه درون حزبی برای دفاع از حقانیت این نظر است. در این جا چون کمونیستها تنها برای تفسیر جهان کارنکرده بلکه هدفشان تغییر جهان است (مارکس) نظر اکثریت را توسط تمامی اعضای حزب به عنوان حقیقت یا توافق نسبی در عمل پیاده می کنند تا درستی یا نادرستی آن معلوم شود. اما در تفسیر خرده بورژوائانه مرکزیت دموکراتیک توسط رفیق ناظر و سازمانش، تصمیم اکثریت با قاطعیت در عمل پیاده نمی شود، چون که در عمل خود اقلیت چوب لای چرخ این نظر اکثریت می اندازد تا به عمل در نیاید و این امر نطفه انشعاب گری را نیز به وجود می آورد. ریشه ایده نولوژیکی این نظر انحرافی در فردگرایی است که هر



کشورهای غیرمتعهد ... بقیه از صفحه اول

بشر در ایران و خواست آزادی زندانیان سیاسی اعلام نمود و در این راستا آنان تمام هنررسانه ای تبلیغاتی خود را به کار بستند تا شکست اجلاس را به رخ جهانیان بکشاند و حقانیت مداخلات ضدبشری خود را در کشورهای جهان سوم و از جمله به راه انداختن جنگ داخلی در سوریه توجیه کنند، در مقابل سران رژیم ایران تلاش کردند تا پیروزی اجلاس را در شیپورهای تبلیغاتی شان بدمند و در برابر تبلیغات رسانه های امپریالیستی نشان دهند که رژیم ایران در جهان منفرد نشده و تحریمها و فشارهای دیگر امپریالیستها نتوانسته است دولت ایران را به زانو درآورد!

به تعدادی از تناقضات موجود در ترکیب و در ادعاهای اعضای اجلاس کشورهای غیرمتعهد می پردازیم:

۱- علی خامنه ای در صحبت گشایش اجلاس به حق ساختار شورای امنیت را تحت عنوان «چندکشور زورگو و سلطه طلب» نادرست خوانده و گفت «شورای امنیت سازمان ملل دارای ساختار و سازوکاری غیرمنطقی ناعادلانه و کاملاً غیردموکراتیک است». از این پس جهان «به سوی نظم بین المللی نوینی حرکت می کند که جنبش عدم تعهد (دوسوم جمعیت جهان) می تواند و باید نقش نوین خود را به عهده گیرد. این نظام نوین باید بر اساس شرکت تمام ملتها و بر اساس برابری در حقوقشان بنیان گذاری شود... مدیریت جهان نباید در انحصار چند کشور غربی باشد».

اینها بخش اندکی از حقایق و حرفهائی است که کمونیستها دهها سال است بیان کرده و علیه این ساختار مبارزه نموده اند، اما نه در چارچوب حاکمیت نظام سرمایه داری برکشورها. بنابراین علی خامنه ای بلندگوی آن بخش از کشورهای جهان سوم شده است که می خواهند در نظام جهان کنونی به حساب آورده شوند، غافل از این که این نظام نه بر اساس پذیرش آزادی تک تک کشورها، بلکه بر اساس سلطه گری بزرگترها بر کوچکترها بنا شده و در بهترین حالت به مصداق «هر قدر پول بدهی، آس می خوری!» آن که قوی تراست بیشتر می خورد و معیارش وجود دوسوم مردم جهان در کشورهای غیرمتعهد نمی باشد! کما این که در کشورهای خودی ۱٪ ها بر ۹۹٪ حکم می رانند و ثروتهای تولید شده توسط ۹۹٪ ها را در دست خود متمرکز ساخته اند و فقر و فاقه گسترش هر چه بیشتری در آنها می یابد!

اما این صحبت از نظر داخل کشوری دقیقاً بیان آن واقعیت است که می گوید: «زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند - چون به خلوت می روند آن کاردیگر می کنند!» اگر زورگویی نادرست است و شورای امنیت غیر دموکراتیک است؛ آیا زورگویی در ایران و رفتار فاشیستی حاکمان نسبت به مخالفان سیاسی و ظلم و ستمی که بر انسانهای کار و زحمت روا می دارند، چه جوابی را می طلبد جز سرنگونی حاکمان؟! این دیدگاه خامنه ای فرق چندانی با دیدگاه کاخ سفید و پنتاگون نشینها ندارد که در لافه دفاع از «دموکراسی» جنایت کارانه ترین جنگها و تجاوزات را بر ملل کوچک جهان روا می دارند.

۲- محمدمورسی اخوان المسلمینی آموزش دیده در آمریکا، ضمن محکوم کردن رژیم بشار اسد و خواست سرنگونی آن، کلمه ای در مورد مداخلات خارجی آشکار امپریالیستها و دولتهای دست نشانده عربی در سوریه نمی گوید و بدین ترتیب نه به عنوان یک رئیس جمهور کشوری غیرمتعهد، بلکه به مثابه «گرگ در لباس میش» ظاهر می شود و اشک تمساح برای شورشیان وابسته به ارتجاع جهانی در سوریه می ریزد. و در این آشفته بازار «غیرمتعهدها» دولتهای مشابه دولت مصر کم نیستند! که ظاهراً یار «دارا» (غیرمتعهدها) هستند ولی باطنا «دل با سکندر (امپریالیستها) می بازند»!

۳- بان کی مون «نفی موجودیت کشور اسرائیل را نفرت انگیز می خواند». ولی زبانش در محکوم کردن جنایات صهیونیستها در مورد مردم بی دفاع فلسطین که نفرت انگیزترین است، لال باقی مانده و به مصداق «المأمور معذور» دستورات کاخ سفید و صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل را به اجرا درمی آورد. و تازه بیشتر از آن و برخلاف مصوبات سازمان ملل خطر تجاوز به ایران را گوش زد می کند! و تهدیدهای روزمره نتانیاهو نخست وزیر رژیم صهیونیستی در مورد حمله به ایران را نادیده می انگارد!

۴- بیانیه اجلاس ۱۶ کشورهای غیرمتعهد هیچ ربطی به ماهیت کشورهای شرکت کننده در آن ندارد. چه گونه است که کشور سوپر ارتجاعی عربستان سعودی و قطر و امثالهم را می توان غیرمتعهد خواند که خواهان «جهانی توأم با صلح، برابری، همکاری و رفاه برای ملت ها هستند» و «عدم دخالت در امور آنها» را اجرا می کنند؟! (به نقل از بیانیه اجلاس). اکثر این کشورها غیرمتعهدنیده و با هزار رشته و

پیوند به امپریالیستها وابسته اند. ۵- پس علت وجودی کشورهای غیرمتعهد در چیست؟ واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم و به وجود آمدن اردوگاه سوسیالیستی و حمایت این اردوگاه از مبارزات رهائی بخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات، به طور عینی امکانی برای کشورهای جهان سوم به وجود آمد تا از استقلال خود در برابر تجاوزات امپریالیستها دفاع کنند. اما تدریجاً و با فروپاشی این اردوگاه مدافع حقوق این کشورها، فعالیت کشورهای غیرمتعهد رو به تضعیف گذاشت و بسیاری خود را در سمت تنها قطب امپریالیسم جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا قرار دادند.

در عین حال با تغییراتی که در دو دهه ی اخیر در اثر رشد ناموزون امپریالیسم به وجود آمد و در رقابت با آمریکا و ژاپون، اتحادیه اروپا شکل گرفت که مدتی نیز در رقابت با آمریکا قرار داشت ولی پس از بروز تجاوزات نظامی آمریکا به عراق و افغانستان سازشهایی بین آنان در سهیم شدن در تقسیم مناطق زیر نفوذشان به وجود آمد و قطب جدیدی در آسیا شکل گرفت، و بحران شدید اقتصادی و مالی به شدت این کشورهای را سراسیمه نمود، زمینه مناسبی به وجود آمد تا حاکمان کشورهای جهان سومی نیز از طریق تجمع و اظهار وجود تلاش کنند تا مانع از چپاول ثروتهای کشورهای شان توسط انحصارات فراملی امپریالیستی شده و سهم بیشتری را برای بورژوازی خودی طلب کنند.

اما فقدان دولتهای انقلابی که در رهبری این جریان بین المللی قرار گیرند، مانعی است در جهت متحد یک پارچه شدن این کشورها و ایستاده گی قاطع در برابر مداخلات بی شرمانه ی امپریالیستها در امور داخلی شان. در نتیجه همان طور که شانزدهمین اجلاس کشورهای غیرمتعهد در تهران نشان داد، این کشورها هنوز مجموعه ای متجانس و به هم پیوسته نیستند، برخی از آنها به شدت ارتجاعی اند و بیانیه های شان نیز در عمل بر روی کاغذ می ماند. همان طور که قرارها و مصوبات سازمان ملل نیز چنین می باشند. فراموش نکنیم که اگر کشورهای سوسیالیستی قوی در جهان موجود می بودند، می توانستند این کشورها را در جهت دفاع هر چه بیشتر از منابع ملی شان در برابر امپریالیستها بسیج کنند و این امر در مجموع می توانست کمکی باشد به رشد مبارزات طبقه کارگر و توده ها در این کشورها در جهت جدائی و رهائی از چنگال

غیرمتعهدها تنها در اتحاد با پرولتاری جهانی متری عمل خواهند کرد!



امپریالیستها و نهایتا کسب قدرت توسط طبقه کارگر و زحمت کشان این کشورها و کلا خدمت به انقلاب جهانی پرولتاریا. اما در شرایط فعلی چنین فرصتی موجود نیست و هرگونه توهم پراکنی در مورد این گونه تجمعها و راه رهایی بشریت را از طریق تداوم کار غیرمتعهدانه دانستن جز تلاشی سازش کارانه و رفرمیستی در برابر بورژوازی این کشورها نمی باشد. باید تداوم کار این اجلاس را تا بدان جا که در تضعیف امپریالیستها عمل کند مفید دانست، ضمن این که هشیار بود که ماهیت شرکت کننده گان در این اجلاسها بورژوائی، ضدکمونیستی و ضدکارگری است و در خدمت انقلاب پرولتاریائی نمی باشند.

هموارتر سازد.
گرامی باد یاد جان باخته گان سیاسی
مان در تابستان ۱۳۶۷
ننگ و نفرت بر رژیم آدم کش
جمهوری اسلامی ایران
آزادی و رهایی مردم درگرو
استقرار سوسیالیسم است
رهبری حزب پیشرو طبقه کارگر
ضامن پایان دهی به جنایات رژیم
حزب رنجبران ایران -
۱۵ شهریور ۱۳۹۱



رهایی ملیتها ... بقیه از صفحه اول
حق تعیین سرنوشت قرار دارد، واقعیتی
انکارناپذیر است.

برای مبارزه ی ملت کرد در عصر حاضر و در این وضعیت، هم تغییرات گوناگون جهانی و هم تحولات اخیر خاورمیانه، همچنین توازن ابرقدرتها و معادلات نوین این عرصه، بیش از همیشه زمینه را جهت طرح خواسته های ملی مردم کرد و تأکید بیشتر بر حقوق خویش در سطح جهانی را مهیا ساخته است. موج تغییر و دمکراسی خواهی فراگیر در منطقه ی خاورمیانه، پرتوانتر از هر زمان دیگری پایه های دیکتاتوری ها را به سوی فروپاشی سوق داده است. دیر یا زود دیکتاتوری جمهوری اسلامی ایران نیز، با تداوم مبارزه ی توده های مردم و اراده ی راسخ مبارزان راه آزادی، غیر از گسترش بحران همه جانبه ی اقتصادی و سیاسی و رفتن به سوی سرنوشتی کامل، افق دیگری پیش رو ندارد.

اپوزیسیون ایرانی، گروهها و جریان های مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور، در دو سه سال گذشته، پس از ظهور و افول جنبش سبز در ایران، دور تازه ای از گفتگو و نشست مشترک و فعالیت را آغاز نموده اند. در این میان، علیرغم تفاوت نظر و دیدگاهها، در مواردی درک متقابل و نزدیکی بیشتری نسبت به گذشته میان آنان ایجاد شده و اندیشه ی اتحاد و نوعی تلاش برای تشکیل جبهه ی دمکراسی خواهی با شعار تغییر رژیم در مقایسه با گذشته مقبولیت بیشتری یافته است.

نکته ی دیگر این توافقنامه نکته ۸ آن است :
« ۸ - حزب دمکرات و کومله، فدرالیسم

ملی- جغرافیایی را به عنوان شعار اصلی و برنامه ی سیاسی خود برای حل مسئله ی ستم ملی در کردستان برگزیده و خود را پرچمدار این شعار دانسته و برای تثبیت و تحقق آن به اشتراک مساعی می پردازند.» (تکیه ها از ما است) این بیانیه صدای مخالفت ناسیونالیستها و شوونیستهای وطنی را دایر بر این که «آی بیانید که کشور از دست رفت!» برانگیخته است که بیشتر از آن که در فکر خوشبختی ساکنان ایران باشند و برای رهایی آنها از استثمار و ستم و ظلم و جور نظام سرمایه داری حاکم فریاد زنند و قد علم کنند، در اندیشه ی دفاع از مرزهای ایران، آرام و قرار ندارند که نتیجه اش پیوسته این بوده است که حاکمان سرمایه دار در این چارچوب خون مردم را در شیشه کرده و می کنند و این حضرات در فکر «چوایران نباشد، تن من مباد» هستند!!

اما، در این مختصر دو تضاد مهم بین ادعای این دو حزب در مورد «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» به عنوان «اثبات هویت و حقوق سیاسی ملت کرد که در رأس همه ی آنها حق تعیین سرنوشت قرار دارد»، و «فدرالیسم ملی - جغرافیایی به عنوان شعار اصلی و برنامه ی سیاسی خود برای حل مسئله ی ستم ملی در کردستان» از یک سو و ارزیابی یک جانبه از اوضاع کنونی خاورمیانه تحت عنوان «موج تغییر و دمکراسی خواهی فراگیر در منطقه خاورمیانه» آشکارا به چشم می خورد.

شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و تشکیل دولت ملی» که تنها شعار راستین تامین حق ملل در رهایی از ستم بورژوازی حاکم در کشورهای کثیرالمله می باشد، گرچه پیوسته توسط کمونیستها مورد پشتیبانی بوده است که هم حق جدائی و هم حق هم زیستی در چارچوب یک کشور با حقوق برابر و احترام متقابل را در بر می گیرد، اما تاریخ قرن گذشته جهان نشان داد که بورژوازی انحصاری امپریالیستی جهان و بورژوازی کشورهای نیمه مستعمره و تحت سلطه به این خواست به حق ملیتهای ستم دیده در کشورهای مربوطه شان احترام نگذاشته و پیوسته این خواست درسراسر جهان مطرح بوده است: ایرلندیها (با حاکمان انگلیس)، باسکها و کاتالونیها (با حاکمان اسپانیا)، کورسیها (با حاکمان فرانسه) و... نمونه هائی هستند که نشان می دهند امپریالیستها از جمله در عرصه ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در کشورهای شان حاضر به احترام به این اصل



جان باختگان ... بقیه از صفحه اول

برای رسیدن به پیروزی و ساختن جهانی فارغ از استثمار و ستم؛ شرارت دیوانه وار حاکمان اسلامی نیز نشانی است از این که آنها حاضر نیستند بهشت موجود روی زمین شان را به ساده گی و بدون مقاومت از دست بدهند و به آزادی انسانها احترام بگذارند. آنها میلیاردها حاصل زحمت کارگران و زحمت کشان را که در دوره کوتاه ۳۴ ساله به دست آورده و در بانکهای خارجی انبار کرده اند، عزیزتر از آن می شمارند که از دست بدهند، در حالی که افزایش شندرغاز مزد و حقوق کارگران و زحمت کشان را سرسختانه دریغ کرده و با سرب داغ و زندان و شکنجه به معترضان پاسخ می گویند!

در این نبرد بین حاکمان و محکومان در بیش از دوده ی گذشته، بیش از هر زمانی چهره ی زشت حاکمیت استثمار و دین بردولت، توسط نیروهای مدافع راستین زندانیان سیاسی جان باخته در سطح جهان نمایان شده است. لذا از هر نوع کمک مستقلانه و بدون دخالت نیروهای ارتجاعی بین المللی و داخلی که به افشای باز هم بیشتر رژیم جنایتکار اسلامی باشد، نباید دریغ کرد. در عین حال همیشه باید مواظب بود و اجازه نداد که هیچ نیروی ارتجاعی و امپریالیستی از این افشاگری به سود خویش سوء استفاده کند. خون جان باخته گان سر بلند ما در ایران گرامی تر از آن است که وثیقه ی سازش و گدایی از امپریالیستهای جنایت کار باشد و یا سیاست آنها را در دخالت در امور ایران

دفاع و بزرگداشت جان باخته گان بدون دخالت امپریالیستها و عوامل شان!



دموکراتیک نمی باشند. در کشورهای جهان سوم نیز این خواست به هیچ وجه مورد قبول حاکمان شوونیست نبوده و وضعیت درخودایران نمونه ای است که می توان آن را در تمامی کشورهای که کثیرالمله هستند، مشاهده کرد. علت این امر هم واضح است: بورژوازی بزرگ جهانی و بورژوازی حاکم ملل کوچک در فکر استقرار هر چه پایدارتر حاکمیت و مناسبات سرمایه داری در جهان و در کشورهای مربوطه شان می باشند جهت تداوم بخشیدن به استثمار و ستم کارگران و زحمت کشان خودی و غیرخودی. بنابراین آنها نه مدافع حق ملل در تعیین سرنوشت خویش برای ملیت تحت ستمی که اکثریت شان کارگران و زحمت کشانند، بلکه خواستار حق بورژوازی ملل تحت ستم در تامین حکم رانی اش هستند. در نتیجه تعیین سرنوشت ملل توسط خودشان مادام که اکثریت این ملل یعنی کارگران و زحمت کشان آنها در قدرت نباشند، توسط آنانی که در قدرتند - یعنی بورژوازی خودی و غیرخودی - تعیین شده و انتخابات نوع پارلمانی و رفراندوم برای تعیین حق سرنوشت نیز تا زمانی که قدرت در دست بورژوازی و در حیطه ی اعمال نفوذ آن باشد، دموکراسی دم بریده ای است که ربطی به منافع واقعی اکثریت هرملتی ندارد، و در خدمت صاحبان ثروت و پول قرار می گیرد. به این اعتبار این دوحزب به معنای واقعی کلمه خواستار «حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش» نیستند. فدرالیسم هم شعار رهائی بخش نیست. چون که باز هم در هر حکومت فدرال **اولا** هر حکومت محلی تابع قوانین فدرال باید باشد و **ثانیا** چه طبقه ای حاکم است بازگوکننده ی وضعیت دموکراتیک در آن بخش است. واضح است که در یک کشور فدرالی، که حکومت مرکزی در دست بورژوازی باشد، امکان ایجاد و تحمل یک قدرت کارگری در دولت ملیتها این کشور وجود نداشته و هرگونه حرکتی در این جهت با سرکوب وحشیانه ای روبه رو می شود و در شرایط حاکمیت بورژوازی ملت خودی استثمار و ستم بورژوازی دولت فدرال به استثمار و ستم بورژوازی خودی و یا مشترک در بهترین حالت منتقل می شود. صرف نظر از این که در دولتی فدرال حق هر دولت در جدائی به رسمیت شناخته نمی شود، لذا «فدرالیسم» هم شعاری ارتجاعی در مقابل شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و تشکل دولت ملی» می باشد.

لنین در این باره نوشت: «اختلاف نظر مارکس، خواه با پرودون و خواه با باکونین، درست در همان مسئله فدرالیسم است (البته دیکتاتوری پرولتاریا که جای خود را دارد). فدرالیسم محصول اصولی نظرات خرده بورژوائی آنارشیزم است. مارکس طرف دار مرکزیت است (دولت و انقلاب، منتخب آثار دریک جلد، ص ۵۳۵)

اما سیاست بازی که در این میان در موضع حزب دموکرات کردستان خود را نشان می دهد عبور رهبری این حزب از شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» به مفهوم زنده گی در چارچوب ایران، به شعار «ایجاد کردستان بزرگ» به مفهوم جدائی از ایران در سالهای اخیر است که در تضاد با دفاع از فدرالیسم می باشد و نشان دهنده ی آن است که طرح فدرالیسم برای این حزب تاکتیکی موقتی بوده و هدف تحقق امر جدائی از ایران است (شوونیسم ملی بورژوازی کرد) و در موضع حزب کومه له کردستان، عبور از شعار «حق تعیین سرنوشت ملی» بر اساس منافع کل پرولتاریای ایران به دفاع از فدرالیسم بر اساس دفاع از منافع بورژوازی کرد نیز افتادن به گرایش اپورتونیستی راست تحت لوای شوونیسم ملی کرد می باشد!

از سوی دیگر، ایجاد ارتباط با امپریالیسم آمریکا توسط این دو حزب، در راه تحقق این خواسته ها - در همان چارچوبی که احزاب کرد کردستان عراق اتخاذ کردند - و دفاع آنها از مداخلات امپریالیستها در عراق، «موج تغییر و دموکراسی خواهی فراگیر» به حق را به موج وابسته گی جدید می کشاند که در عمل به دولتهای جدید بورژوائی که رابطه تنگاتنگی با امپریالیستها دارند منجر شده است (استعمار فرامردن) و بالاخره داشتن روابط با «جنبش سبز» و سازش با جناحی از حاکمان، شرکت در تجمعهایی که توسط امپریالیسم آمریکا در خارج از کشور سازماندهی می شوند، همه و همه دال بر آن است که این دو حزب کردی در خدمت پیش برد رهائی خلق کرد به دست خود این خلق و در پیوند فشرده با طبقه کارگر و زحمت کشان کل ایران نیستند، بلکه مشغول افتادن از چاله تحت ستم بورژوازی ستم گر حاکم بر ایران به چاه تحت ستم و استثمار بورژوازی بزرگ امپریالیستی و بورژوازی ناسیونال - شوونیست ایرانی هستند.

جنبش آزادی خواهانه ی خلق کرد - چه در ایران و چه در خاورمیانه - در شرایط حاکمیت امپریالیسم فراملی ها بر جهان درگرو ایجاد وحدت فشرده با طبقه کارگر و زحمت

کشان این کشورها برای براندازی حاکمیت سرمایه داران و انجام انقلابات سوسیالیستی است و جنبش انقلابی خلق کرد در این راستا می تواند نقش ارزنده ای را بازی کند و تا زمانی که این تحول کیفی پدید نیامده باشد، ملت کرد همانند دیگر ملت های ساکن منطقه خاورمیانه به رستگاری نخواهد رسید. نمونه وضعیت کنونی در کردستان عراق و تشدید نابرابریها و زورگویی حاکمان نسبت به کارگران و زحمت کشان کرد، ستم بر زنان، فقدان نظام قضائی دموکراتیک، تداوم قبیله گری دوران فئودالی، اعمال ستم مذهبی، اعمال نفوذ امپریالیستها و صهیونیستها و ... می تواند به عنوان سندی تاریخی مورد مذاقه بیشتری توسط نیروهای کرد در خاورمیانه قرار بگیرد.

ک. ابراهیم - ۲۰ شهریور ۱۳۹۱

علاج ناپذیری درد بی کاری در جامعه سرمایه داری

امروز کم تر کشوری را می توان در کره خاکی ما پیدا کرد که از دردی بی کاری درمان مانده باشد. بحران مالی و اقتصادی شدیدی که از پائیز سال ۱۳۸۷ با ورشکسته شدن بانکهای بزرگ جهانی اعلام موجودیت نموده، علاوه بر تلاش کشورهای مهم سرمایه داری در قلمرو "گروه ۲۰" و با تزریق هزاران میلیارد دلار به این بانکها راه حلی نیافته و بهانه تراشی برای برپائی جنگ را مراکز فکری امپریالیستی تنها راه برون رفت موقتی از بحران دانسته و بازار جنگ فعلا در حلقه های ضعیف در مناطق تحت نفوذ امپریالیستها، نسبتا گرم است! اما این بار برخلاف دوجنگ اول و دوم جهانی، فعلا و تا اطلاع ثانوی جنگ در کشورهای جهان سومی ترتیب داده می شود و به علت مقاومتهای موجود در این کشورها علیه جنگ افروزان امپریالیست و عوامل جهان سومی آنان، این جنگها زودبه پایان نرسیده و در تقسیم کیک کشوری موجود این کشورها، مهاجمان امپریالیست قادر به تامین بخش بزرگی از آن برای خود نشده و با توجه به مخارج سرسام آور این جنگها فعلا بر اساس "برآن کدخدا زار باید گریست - که دخلش بود نوزده خرج بیست" جز تلاش

زنده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تحت هدایت پرولتاریا!



برای بسط و گسترش مناطق تحت نفوذ راه حلی درخروج از بحران برای امپریالیستها به دست نداده است.

دامنه ی این بحران جهانی تمامی کشورها را دربرگرفته و همه درآتش این بحران ساختاری نظام سرمایه داری می سوزند. ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده و روزی نیست که خبر از اخراج کارگران از کارخانه ها که بعضا به بستن کامل کارخانه نیز منجر می گردد، توسط بسیاری از رسانه ها گزارش نشود. بی کارسازی در ایران تحت بهانه های مختلف پیش برده می شود، نظیر: قراردادموقت بستن با کارگران که حدود ۸۰٪ واحدهای تولیدی را شامل می شود و کارفرمایان از این امکان برای بیرون انداختن کارگران معترض و فشار به آنان برای تسلیم شدن در برابر حرص و طمع کارفرما درچاپیدن هرچه بیشتر زحمات نیروی کار، استفاده می کنند؛ افزایش مشکلات مالی کارخانه؛ ناتوانی در تهیه مواد اولیه تولید نظیر قطعات ساخت ماشین آلات؛ عدم تامین مواد مورد نیاز کارخانه ها توسط شرکت های دیگر ناشی از مقروض بودن روسای این کارخانه ها در پرداخت موادخریداری شده؛ خصوصی سازی شرکتها و به دنبال آن تولیدناکافی این شرکتها و ناتوانی در حمل تولیدات و در نتیجه بی کارشدن کارگران دربخش حمل و نقل؛ افزایش هزینه های تولید، تورم و عدم ثبات نرخ ارز، ورود قطعات چینی، مشکلات سیستم بانکی و مشکلات نقدینگی خودروسازان؛ و غیره.

برای نشان دادن گسترش و فراگیربودن بی کارسازی در کارخانه های ایران به طورمثال و فشرده بخشی از این درد بی درمان در ایران کنونی را درچندماه اخیرجهت اطلاع خواننده گان به نقل از روزنامه کار و کارگر و ایلنا (برگرفته از خبرنامه فلزکار شماره ۴۲) می رسانیم:

"اخراج ۶۵۵ کارگر شهاب خودرو وابسته به آستان قدس رضوی؛ بیکارشدن ۱۵۰ کارگر فولاد زاگروس درقروه؛ عدم تمدید قرارداد ۶۵ کارگر شرکتی شهرداری رشت؛ اخراج ۲۰۰ کارگر کارخانه تولید شمش چدن درنوب آهن غرب درملایر؛ اخراج ۵۰۰ کارگر کارخانه نساجی مازندران؛ اخراج ۸۰ کارگر ایران تایر؛ اخراج ۶۷ کارگر چدن پارس؛ بیکارشدن ۳۰۰ کارگر ناشی از تعطیلی ذوب آهن ابهر؛ بیکاری ۱۵۰۰۰ کارگر با تعطیلی ۳۲۵ واحد تولید کودشیمیایی؛ بیکارشدن ۷۰ کارگر به دلیل تعطیلی کارخانه تولید

نخ الیاف هامون؛ بیکارکردن ۷۰ کارگر کارخانه نخ ایران درشهرک صنعتی ابهر؛ بی کاری ۴۰۰۰ نیروی آموزش دیده در بروجرد؛ بی کارکردن ۲۰۰ کارگر کارخانه پلی اورتان درسال گذشته؛ بیکارشدن ۶۰ کارگر با تعطیلی کارخانه شیرین طعم لارستان؛ اخراج ۲ زن کارگر بعداز مرخصی زایمان از کارخانه سیمان لارستان؛ ازبین رفتن ۲۵۰۰ شغل ناشی از تعطیلی ۱۵ ماهه کارخانه قند اهواز؛ اخراج ۱۸۰ کارگر کارخانه کیوان همدان با خصوصی سازی؛ بیکارشدن ۳۳۰ کارگر لوله ساز سدید و امکان اخراج ۱۰۰۰ کارگردیگر؛ بیکارکردن ۴۵۰ کارگر کارخانه لوله سازی خوزستان؛ تمدیدشدن قرارداد کاری ۵۰ کارگر کارخانه شهرداری شهریار؛ اخراج ۱۰۰ کارگر دائمی و موقت کارخانه داروسازی کوثر؛ بیکارشدن ۲۰۰ کارگر کارخانه روغن نباتی ناب تهران (به نقل از نشریه کارگری فلزکار)"

و این لیست هم چنان ادامه دارد: گلوردی گلستانی، رییس انجمن قطعهسازان ایران، گفت: وضعیت صنعت قطعهسازی به قدری وخیم شده که تا دو ماه گذشته ۶۹ واحد قطعهسازی تعطیل شده، ۳۰ واحد تغییر شغل داده و حدود ۱۱۵۰۰۰ نفر از شاغلان این صنعت نیز بیکار شده اند. (آسمان دیلی نیوز ۱۵ اوت ۲۰۱۲)

لازم به یادآوری نیست که بیکارسازی در این ابعاد زنده گی صدها هزار انسان مولد و زحمت کش با خانواده های آنان را درشرایطی که گرانی بیداد می کند، به فقر و درمانده گی پرت کرده و شیرازه ی زنده گی خانواده های کارگری را ازهم می گسلد.

اما ماهیت ضد کارگری، حاکم بر مسئولین که خود را در اصلاحیه قانون کار به وضوح عیان کرده است توسط مقامهای دولتی بدون ذره ای عفت کلام درمقصردانستن خودکارگران بی شرمانه چنین بیان می شود: "کسانی که کارگر اخراجی هستند به نوعی یا تمایل به کار ندارند و یا به حدی زیاده خواهند که همین امر فعالیت آن ها را کاهش می دهد اما اگر حق اخراج چنین کارگرانی وجود داشته باشد، به نوعی میان کارگر و کارفرما اعتمادسازی شده، حواشی محافل کارگری کاهش پیدا کرده و تولید افزایش می یابد." این بخشی از سخنان رحیم بنامولایی، نایب رئیس اتاق بازرگانی استان البرز در گفتگو با ایلنا است. وی بدون اشاره به حق اعتصاب کارگران که حتی در ماده ۴۵ قانون کار مصوب سال ۱۳۳۷ نیز وجود

داشته است، به بهانه اغتشاش در کارخانه از اخراج کارگران دفاع کرد و گفت: قانونی که در آن کارفرما حق اخراج کارگر را نداشته باشد ممکن است به جای نظم، بی نظمی و اغتشاش رخ دهد؛ زیرا عده ای از کارگران ممکن است با سوءاستفاده از این حق عامل اغتشاش در کارخانه یا محل کار خود شوند. (سایت آینه روز ۱۰ / ۰۹ / ۲۰۱۲)

چه باید کرد؟

تا به حال کارگران اخراج شده همانند کارگرانی که کارکرده ولی ماهها مزدخویش را دریافت نکرده اند در اعتراض به این وضعیت غیرقابل تحمل، در جلو مجلس شورای اسلامی، کاخ رئیس جمهوری، استانداریها، فرمانداریها، اعتصاب و بستن جاده ها، نامه نگاری به وزارت کار و غیره به تمام تلاشهای قانونی دست زده اند تا شاید راه حلی بیابند. اما اساسا بی نتیجه مانده اند. در چنین شرایطی انبوه بی کارانی که در سراسر کشور پراکنده اند می توانند به هرنامی سازمان سراسری کارگران بیکار را در هماهنگی با سازمان بی کاران موجود، به وجود آورده و مشترکا اقدام در جهت کاریابی برای بی کاران را پیش ببرند و بدین ترتیب تحرکی سراسری در سازمان یابی کارگران ایران به وجود آورند تا در این دوران وامصیبتا طبقه کارگر ایران درصافی متحد وارد مبارزه برای تحقق خواسته های فوری و ضروری خودگشته و شرایط را برای تعیین تکلیف نهائی با نظام سرمایه داری فراهم سازد.

نظام سرمایه داری درسراسرجهان و به ویژه در دورانهائی که با بحران روبه رومی شود، از وجود ارتش بیکاران برای تحمیل نظراتش به کارگران و استثمارشدید آنان بهره می گیرد. روانیست که این ارتش به صورت گروههای جداازهم باقی مانده و ناچارا به شرایط تحمیل شده توسط سرمایه داران و دولت های شان تن دهند. این ارتش نیز باید بامتحدشدن و تمرکز یابی اش، مبارزه سازمان یافته ای را علیه نظام سرمایه داری و برای کسب حقوق پایمال شده اش پیش ببرد. بی کارشدن صدها هزار و حتا میلیونها کارگر کوچک ترین احساس شرم را در صاحبان سرمایه و قدرت به وجود نمی آورد، بلکه چنین وضعی را مطلوب دانسته و در جهت انباشت بیشتر سرمایه گام می گذارند. این رویای حریصانه و خودخواهانه ی آنان را باید با حرکت متحد خود به کابوس تبدیل نماییم.





از هر دری، سخنی!

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

زیر دریائی روسیه به طور مجهول الهویه ای (بدون اطلاع مقامات آمریکا) در امتداد سواحل ایالات متحده به حرکت درآمده است
۲۱ اوت ۲۰۱۲، به نقل از تارنمای پراودا و روزنامه واشنگتن فیری بیکان

یک زیر دریائی هسته ای روسیه از پروژه ۹۷۱ (با طبقه بندی آمریکائی، فک ها)، مجهز به موشکهای کروز با بُرد زیاد، با استناد به یک مقام آمریکائی که نامش ذکر نشده، برای مدت طولانی در امتداد خط ساحلی ایالات متحده، خلیج مکزیک بدون این که کشف گردد حرکت کرده بود. این گزارش توسط روزنامه واشنگتن فیری بیکان (Washington Free Beacon) تهیه شده است.

این زیر دریائی قابلیت غرق کردن زیر دریائی هسته ای و ناو هواپیما بر آمریکائی را دارد. طبق گفته ی مقام دوم ایالات متحده « آکولا، AKULA به یک دلیل و یک بدیل ساخته شده است: برای از بین بردن زیر دریائی های نیروی دریائی آمریکا که مجهز به موشک انداز و خدمه آنها می باشد». این زیر دریائی به خاطر پُرّه های عظیمی که در انتهای دم آن قرار گرفته، متمایز است. آنها به موشکهای کروز SSN-۲۱ و SSN-۲۷ و هم چنین به موشکهای SSN-۱۵ که ضد زیر دریائی های جنگی می باشند مجهز اند. SSN-۲۱ دارای بُرد بیش از ۱۸۶۰ مایل می باشد. این زیر دریائی هم چنین قادر به مین گذاری است.

طبق اطلاعات بدست آمده، حضور زیر دریائی روسیه در سواحل آمریکا تنها پس از این که منطقه را ترک کرده بود مورد تأیید قرار گرفت. این مقام رسمی خاطر نشان کرد که «این زیر دریائی ساکت و آرام، قادر به

رویکرد غیر قابل تشخیص می باشد». زیر دریائی حمله ای روسیه از نوع آرام ترین زیر دریائی های روسیه می باشد. نیروی دریائی ایالات متحده دارای پایگاه استراتژیک زیر دریائی هسته ای در خلیج کینگز واقع در گرجستان می باشد. این پایگاه اقامت گاه هشت زیر دریائی مجهز به موشک است.

نمایندگان نیروی دریائی ایالات متحده حاضر به اظهار نظر در این مورد نبودند. اکثریت قریب به اتفاق رسانه های ایالات متحده نیز در این مورد سکوت اختیار می کنند.

حادثه دوم شناخته شده در سال ۲۰۰۹ بود که زیر دریائی روسیه وارد آبهای سواحل ایالات متحده شد.

حمله به خلیج فارس در همان زمان صورت گرفت که بمب افکنهای استراتژیک روسیه تهاجم به حریم هوائی ایالات متحده در نزدیکی آلاسکا و کالیفرنیا در ماه های ژوئن و ژوئیه راعملی ساختند. در سواحل غرب، یک بمب افکن استراتژیک بنام - Bear H وارد حریم هوائی ایالات متحده نزدیک کالیفرنیا شد و توسط جت رهگیر ایالات متحده ردیابی گردید.

روز جمعه، در نامه ای توسط سناتور جان کورین (جمهوریخواه از ایالت تگزاس) به رئیس عملیات نیروی دریائی آمریکا، دریا سالار جانانان گرینرت، خواستار «توضیح دقیق از واقعیت های اطراف این حادثه» است.

معاون نخست وزیر روسیه، دیمتری روگازین، ماه ها قبل اعلام کرد که روسیه در حال تهیه طرحی است برای ساختمان ده زیر دریائی حمله ای جدید و ده زیر دریائی نو مجهز به موشکهای جدید همراه با ناوهای هواپیما بر جدید تا سال ۲۰۳۰. روسیه در سال ۲۰۰۹ یک زیر دریائی AKULA-۲ را به هندوستان تحویل داد.

انتقاد موفاز از رویکرد نتانیاهاو

نسبت به ایران - ۲۲/۶/۱۳۹۱

رهبر حزب اپوزیسیون در کنست اسرائیل (پارلمان آن کشور)، روز چهارشنبه بنیامین نتانیاهاو، نخست وزیر اسرائیل را به دخالت در رقابتهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و آسیب زدن به روابط تل آویو و واشنگتن متهم کرد.

شائول موفاز گفت نتانیاهاو برای آمریکا تعیین تکلیف می کند و تلاش می کند به کاخ سفید دیکته کند که در قبال ایران و برنامه

هسته ای اش چه موضعی بگیرد.

رهبر حزب اپوزیسیون در کنست اسرائیل، این سخنان را در پی آن ایراد کرد که اختلاف عقیده باراک اوباما و بنیامین نتانیاهاو بر سر چگونگی موضع گیری در قبال برنامه هسته ای ایران علنی شده و نخست وزیر اسرائیل تهدید کرده که کشورش بدون همراهی و حمایت آمریکا به ایران حمله خواهد کرد.

شائول موفاز با اشاره به تأکید نخست وزیر کشورش بر روشن کردن خطوط قرمز فعالیتهای هسته ای جمهوری اسلامی، به نتانیاهاو به سبب انتقاد از آمریکا در مورد سیاستش نسبت به ایران، اعتراض کرد.

موفاز آنگاه خطاب به نتانیاهاو گفت: «آمریکا بهترین دوست ماست، و رابطه ما با آن کشور با رفتن یک رئیس جمهوری و آمدن دیگری، تغییر نمی کند. روابط اسرائیل و ایالات متحده را فدای واکنش به برنامه هسته ای ایران نکنید.»

شائول موفاز روز سه شنبه طی سخنانی در دانشگاهی نزدیک تل آویو گفت که نه زمان آن فرارسیده، و نه ضرورتی دارد که امسال، اسرائیل به ایران حمله کند.

۱۱ سپتامبر مجدداً حادثه آفرین

شد!

این روزها نمی توان به حوادثی که جنبه ی بین المللی می یابند به عنوان حوادث تصادفی و اتفاقی برخورد کرد. هم اکنون بعد از گذشت ۱۱ سال از حادثه ی حمله به مرکز تجاری وال استریت و پنتاگون، توضیح قانع کننده رسمی از جانب دولت آمریکا داده نشده و شهبه های قوی در مورد سازماندهی این حادثه توسط خود رژیم آمریکا و یا دست داشتن رژیم صهیونیستی اسرائیل جهت بسیج دولت آمریکا و یا دخالت در انتخابات آمریکا به نفع جمهوری خواهان و آغاز دورجدیدی از تجاوزات امپریالیستی - صهیونیستی تحت بهانه ی «مبارزه با ترور» و توجیه این تجاوزات به کشورهای عضو سازمان ملل، می دانند.

حادثه آفرینی بدین صورت است که فیلمی در آمریکا به نمایش گذاشته می شود که در آن توهین به پیامبر اسلام می شود که گویا توسط یک مسیحی قبطی مصری (تقوله باسلی) و یا به ادعائی دیگر توسط یک یهودی (سام باسلی) که زودتکذیب شد از نظر مالی





عضو اتحادیه اروپا به انجام تصمیمات واحدی در نظر دارد. در این ارتباط در ۱۲ سپتامبر دانشگاه عالی آلمان قرارداد ایجاد صندوق حمایتی در منطقه نورو را تصویب کرد. در همین روز خوزه مانوئل باروسو رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا پیشنهاد جدید اتحاد بانکها و تشکیل «فدراسیون دولت - ملتها» را مطرح ساخت. در رابطه با وحدت بانکها منظورش عبارت بود از این که بانک مرکزی اروپا نقش هدایت کننده و کنترل تمام بانکهای منطقه نورو و خارج از آن را داشته باشد که به معنای از دست دادن این کنترل توسط دولتها در کشورهای خودی می باشد و تصمیمات در سطح اتحادیه اروپا گرفته خواهد شد. در رابطه با تشکیل فدراسیون نیز باروسو مایل است این مسئله قبل از انتخابات پارلمان اروپا در سال ۲۰۱۴ مطرح و حل گردد و بدین ترتیب انتخابات بر اساس خواست مشترکی صورت خواهد گرفت و اتحادیه اروپا با ادغام و وحدتی بیشتر کار خواهد کرد.

این پیشنهاد به معنای کشاندن کشورهای ضعیف از نظر اقتصادی به زیر فرمان کشورهای قوی در چهارچوب فدرالیسم خواهد بود و آزادی عمل تا کنونی را اعضای این اتحادیه از دست داده و زیر نظر دولت فدرال قرار خواهند گرفت.

گرچه در مورد این پیشنهادات در کلیه کشورها اختلاف نظر وجود دارد، اما امپریالیستهای اروپایی برای نجات از بحران و فعالیت در کارزار جهانی تقسیم مناطق زیر نفوذ خود و هم چنین ممانعت از این که تشدید بحران اقتصادی و رشد فقر و فاقه در منطقه یورو به بروز شورشها و حتی قیامها و انقلاب و درآمدن این کشورها از اتحادیه اروپا و ایجاد مناسباتی انقلابی و سوسیالیستی نیاجامد، چماق فدرالیسم را بلند کرده اند.



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

متوسطه فراهم کند و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به صورت رایگان گسترش دهد. اما آنچه در عمل گسترش پیدا کرده، موسسات عالی پولی است. ولی «پولی» بودن تنها خصوصیت آنها نیست، هیچیک از این دانشگاهها در ردیف دانشگاههای درجه اول کشور قرار ندارند و سطح آموزش در آنها بسیار پایین است.

روزنامه «شرق» در شماره روز پنجشنبه ۲۳ شهریور خود نوشت: چراغ آموزش عالی رایگان در ایران رو به خاموشی است (تکیه از ما است). روز گذشته نتایج کنکور سراسری سال ۹۱ اعلام شد و ماراتن دبیرستانیهای دیروز و دانشجویان امروز به جایی رسید که تنها ۲۱ درصد از آنان روانه دانشگاههای دولتی و رایگان شدند. از طرف دیگر ۷۸/۳ درصد از قبول شدگان جذب کرسیهای دانشگاهی ای شدند که باید در قبال آن شهریه پرداخت کنند.

بر اساس آمار رسمی سازمان سنجش آموزش کشور، در آزمون سراسری امسال ۵۸۸ هزار و ۸۶۶ نفر جذب دانشگاهها شده اند. از این تعداد ۳۵۴ هزار و ۷۳۹ نفر (معادل ۲۴/۶۰ درصد) را دختران و ۲۳۴ هزار و ۱۲۷ نفر (معادل ۷۶/۳۹ درصد) را پسران تشکیل می دهند.

از مجموع کل قبول شدگان نهایی کنکور سراسری سال ۱۳۹۱، ۲۱ درصد از دانشجویان جذب دانشگاههای دولتی و روزانه، ۶/۱ درصد از داوطلبان جذب دوره های شبانه، ۶۱ درصد جذب دانشگاه پیام نور، ۴/۰ درصد جذب دانشگاههای نیمه حضوری، ۴/۴ درصد جذب دانشگاههای فرهنگیان، ۵/۴ درصد جذب دانشگاه غیرانتفاعی و ۱/۲ درصد نیز جذب دانشگاههای مجازی شدند.

به این ترتیب از حدود ۵۹۰ هزار دانشجوی پذیرفته شده در کنکور امسال، نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر آنها جذب دانشگاه «پیام نور» شده اند. (به نقل از دویچه وله - ۱۳،۰۹،۲۰۱۲)

فدرالیسم، راه برای غلبه احتمالی بر بحران!

بعدا از تلاشهای متعدد در درآوردن کشورهای نظیر یونان از سقوط کامل اقتصادی و بی اثر ماندن آنها، کمیسیون اتحادیه اروپا برنامه های دیگری و از جمله همگون ساختن مالیات، نظام بانکی، سیاستهای خارجی و امنیتی و انتخابات را برای متعهد ساختن کشورهای

تأمین شده است و حتی کشیشی آمریکائی در کالیفرنیا که چندماه پیش قرآنی را سوزاند مدعی است که تهیه کننده فیلم را می شناسد و پلیس نیز به محافظت از این شخص می پردازد. اما سوال نه این است که چه کسی این فیلم را ساخته، بلکه بر سر این است که این کار به چه سیاستی خدمت می کند؟ فعلا این فیلم موجی از حوادث دیگر نظیر حمله به سفارتخانه ها و کنسولگریهای آمریکا و تظاهرات در لیبی، مصر، یمن، تونس، پاکستان، تهران و... را آفریده و در این بین کشته شدن سفیر آمریکا در بنغازی لیبی به همراه سه نفر آمریکائی دیگر را به دنبال داشته، اوضاع آشوبی خاورمیانه را مشوش تر ساخته و در عین حال زمینه ای را فراهم کرده است تا میت رامنی رقیب انتخاباتی اوباما بی کفایتی اوباما را در جلوگیری از این حوادث در شیپورهای تبلیغاتی اش دمیده و در عین حال به صهیونیستها پیام دهد که با انتخاب وی از طریق حمایت یهودیان آمریکا از وی حمله به ایران در دستور کار او به طور جدی قرار خواهد گرفت. به مصداق «دزد بازار آشفته می خواهد!» امپریالیستهای بحران زده در وضعیت قرار گرفته اند که برای حفظ موقعیت برتر خود در جهان سناریوساز جنایت جهانی شده اند و مردمان جهان را به سوی بربریت بیشتر می کشانند. جالب این که رئیس حزب خارجی ستیز «دموکراتهای سوئد» در این بین تقاضای اخراج مسلمانان را از سوئد کرده است!!

در این میان مشتی عناصر جنایت کار نیز در رأس رژیم جمهوری اسلامی نظیر علی لاریجانی رئیس مجلس اسلامی رژیم، به جای اندیشیدن به کنه حادثه اخیر و عواقب آن در بلندگوهای تبلیغاتی شان این حادثه را بلند شدن صدای مسلمانان قلمداد می کنند و آب به آسیاب امپریالیست - صهیونیستها می ریزند!!

خصوصی سازی دانش گاه ها و بازاری شدن علوم!

نتایج کنکور سراسری سال ۹۱ که روز چهارشنبه اعلام شد نشان می دهد نزدیک به ۸۰ درصد پذیرفته شدگان کنکور جذب دانشگاههای پولی شده اند. بیش از ۶۰ درصد آنها به دانشگاه «پیام نور» راه یافته اند که دانشگاهی پولی و بی کیفیت است.

مطابق اصل ۳۰ قانون اساسی ایران، «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره



سربازان اسرائیلی سکوت را می شکنند

توسط استنفان لند من، ۳۰ اوت ۲۰۱۲

شکستن سکوت (Breaking The Silence, BTS) سازمانی است متشکل از جان بازان سابق اسرائیلی. آنها در آغاز انتفاضه دوم خدمت کرده اند. آنها دیگر حاضر به سکوت نیستند.

شهادت آنها "واقعیت زندگی روزمره در سرزمین اشغال شده" را افشا می کند. آنها تجاوزات بسیار وحشتناک پنهان شده را آشکار ساختند.

این تجاوزات عبارتند از "غارت و تخریب اموال" و بسیاری از جنایات و تجاوز به حقوق وهستی فلسطینی ها که به مراتب بدتر می باشد. به گفته خود آنها، وضعیت غیر اخلاقی و اسفناک اشغال نظامی اسرائیل را آشکار می کند.

اکثر اسرائیلی ها آن را نادیده می گیرند. آنها چشمان خود را به آن چه که به نام آنها رُخ می دهد می بندند. "برای این که دوباره به لباس شهروندی غیر نظامی در آیند، سربازان (هم چنین) مجبور به چشم پوشی از آن چه که دیده یا انجام داده اند، می شوند." اعضای BTS - سالهاست که حقایق نگران کننده ای را آشکار می سازند. در مقاله ای قبلی آنها را توضیح داده ام که می گوید:

"ما، افسران رزرو و سربازان نیروی دفاعی اسرائیل (IDF).... همواره در خطوط مقدم جبهه خدمت کرده ایم" ما از اولین کسانی برای انجام هر مأموریتی بودیم، علی رغم هزینه گرانبهای جانمان، در وظیفه آماده باش در سراسر سرزمین های اشغالی قرار گرفتیم، و فرمان و دستورات صادر شده را که هیچ ارتباطی با امنیت کشور ما نداشت (اما فقط برای تداوم وضع موجود به ما داده می شد) به ما می دادند تا کنترل خود را بر مردم فلسطین اعمال کنیم."

ما.... تلفات خونین این اشغالگری تحمیلی را از هر دو طرف دیده ایم."

"دستورات صادر شده به ما در سرزمین های اشغالی تمام ارزشهایی را که ما حین بزرگ شدن در این کشور فرا گرفتیم، از بین برد." "طریقی که اشغال نیروی دفاعی اسرائیل (IDF) را تحلیل می برد، شخصیت انسان

می باشد و فساد کل جامعه اسرائیل را آشکار می سازد."

"ما...می دانیم که این سرزمین ها به اسرائیل تعلق ندارند و تمام این شهرک ها در پایان بالاخره لازم به تخلیه شدن می باشند." "بدین وسیله ما اعلام می داریم که ما نباید دیگر این جنگ را برای شهرک سازها ادامه دهیم."

"ما نباید به جنگ فرا تر از مرزهای ۱۹۶۷ برای تسلط، اخراج، گرسنگی و تحقیر تمام مردم ادامه دهیم."

"ما بدین وسیله اعلام می داریم که ما باید به خدمت در نیروهای دفاعی اسرائیل در هر مأموریتی که خدمت به دفاع از اسرائیل می کند ادامه دهیم."

"مأموریت برای اشغال و ظلم و ستم به این هدف خدمت نمی کند - و ما نباید هیچ گونه هدفی را در این مورد دنبال کنیم."

زنان سرباز نیز زبان به سخن گشودند. شهادت آنها با شهادت هم تایان خود مطابقت می کند. این زنان دولت فاسد نظامی اسرائیل را محکوم می کنند. آنها دیگر نمی خواهند با جنایاتی که تحت نام آنها صورت می گیرد کاری داشته باشند.

تا به امروز (BTS) بیش از ۷۰۰ شهادت جمع آوری شده است. سربازان از کلیه بخشهای مختلف جامعه اسرائیل این اطلاعات را دادند. آنها رُک گو، با شهامت، آشکار و شجاعند. تمام اطلاعات منتشر شده به منظور صحتشان "دقیقاً بررسی" شده اند. متقابلاً حقایق با شاهدان عینی دیگر بررسی شده، هم چنین به عنوان بایگانی مناسب از جانب سازمانهای حقوق بشری نیز بررسی شده اند.

به خاطر حفظ امنیت جان سربازان نام آنها اغلب ناشناس باقی می ماند. آنها نگران اتهام متقابل از جانب (IDF) و یا به طریق دیگر زیر انواع فشارهای مختلف اجتماعی می باشند. دولت اسرائیل هیچ گونه انتقادی را به نر می نمی پذیرد.

دولت اسرائیل تحت هیچ شرایطی نمی خواهد هیچ کس مانعی و یا بد نامی برای سیاستهای نظامی یا دولت اش ایجاد کند. انجام چنین کاری برای هرکس می تواند خطرناک باشد. یهودی بودن به معنی صدور مصونیت نیست. سربازانی که شهادت به جنایات وحشتناک می دهند نگرانیهای فراوانی دارند. بی قانونی دولت اسرائیل در این مورد به روشنی دودی است که از لوله تفنگ بیرون می آید.

شهادت آنها برای دولت لعنت آمیز است. آنها چهره واقعی دولت اسرائیل را آشکار

می کنند. آنها افسانه دولت اسرائیل آزاد، باز، عادلانه و دموکراتیک را ویران کردند.

اسرائیل در طول تاریخ خود بی رحمی و ظالمی سیاستش را تعریف می کند.

شیوه تفکر اسرائیل نظامی گری است. اعراب انسانهای پائین تری از نظر آنها به حساب می آیند. به خاطر یهودی نبودنشان در فلسطین اشغالی مورد اذیت و آزار قرار می گیرند.

ادوارد سعید با اقتدار توضیح می دهد. کتابهای او، مقالات او و بالاخره سخنرانیهای رُک و راست او شهادت به دهه هائی از رفتار وحشیانه نسبت به خلق فلسطین می دهد.

او "شیطان صفتی شارون" (آریل شارون) در زمره جنایات دیگرش و قتل و عام کودکان فلسطینی را شرح داده است. او فلسطین را به زندان تنها و منفردی تبدیل ساخت. او از تانک و F-۱۶ علیه شهروندان فلسطینی بدون اسلحه استفاده می کرد.

او، پیشینیان او، و جانشینان او تقریباً هرگونه قساوت قابل تصویری را مرتکب شدند.

افراط گرایی نتانیا هو به بیش از حد می رسد. نتانیا هو، باراک، و تند رو های همفکرشان از نمایندگان به حد کمال شیطانی اند. فلسطینی ها به خاطر ایمان شان، قومیت شان و موجودیت شان مورد اذیت و آزار و ظلم قرار می گیرند. یک سیکل بی پایان از خشونت، محرومیت، و تنزل آنها را مورد هدف قرار داده است. در نوار غزه، نسل کشی به طور آهسته سیاستی است که دنبال می شود.

در کرانه غرب و شرق بیت المقدس (اورشلیم)، سربازان اسرائیلی به مانند گارد ضربت به کار گرفته می شوند. هیتلر شکلش یهودی بود. شکل اسرائیل در حال حاضر فلسطینی است. آنها نمی توانند از شر آنان خلاص شوند. بنا براین با آنان بی رحمانه و با وحشی گری رفتار می شود.

سربازان BTS خواهان افشای حقایق تکان دهنده می باشند. این حق هر کسی است که از حقیقت مطلع گردد. اسرائیلی ها باید بدانند که آنها در چه نوع جامعه ای زندگی می کنند. تغییر بستگی به افشای این جنایات به طور واضح و روشن دارد.

رسانه های بی بند و بار و اراذل ایالات متحده اخبار صحیح را پخش نمی کنند. هم چنین رسانه های اروپا نیز اغلب همین کار را می کنند. استثناها نادرند. آنها در این مورد قواعد خود را دنبال می کنند. نویسنده گاردین لندن، هریت شرود، تحت عنوان "سربازان سابق اسرائیلی بد رفتاریهایی را که نسبت به کودکان فلسطینی صورت گرفته را افشا می کند" می گوید:

کاربران BTS "ضرب و شتم،

کاربران BTS "ضرب و شتم،



ارباب، تحقیر، بد دهانی، دستگیری شب هنگام و آسیب" را شرح می دهند. کودکان اغلب با پرتاب سنگ مورد اتهام قرار می گیرند. معمولاً از آنها خطائی سر نزده است. در بسیاری موارد آنها هیچ گونه آسیبی نرسانده اند. آنها می توانند یا رهسپار زندان گردند و یا تحت شکنجه قرار گیرند. با آنها مانند بزرگ سالان به طرز وحشیانه ای رفتار می شود. شروود نمونه های واضح و روشنی از شهادت سربازان را به نمایش می گذارد.

هم چنین نویسنده روزنامه ایند پیند نت چاپ لندن، دونالد مک اینتایر همین گزارشات را دارد. او با تیتیر "اسرائیل سکوت را در مورد تجاوزات ارتش می شکند" می نویسد: به عنوان یک نو جوان، "حافظ رجبی فقط به خاطر رویارویی با سربازان اسرائیلی به حبس ابد محکوم شد." زخم های او شهادت به رفتار غیر انسانی نسبت به او را می دهد. آنها برای ایجاد چنان ترس او را به طرز وحشیانه ای مورد تعرض و تجاوز قرار دادند. او "مطمئن بود" که او را خواهند کشت. او یکی از این هزاران نفری است که چنین مورد تعرض قرار گرفته است. یک پسر بچه به قدری کتک خورد که به حالت بی جان و یا مرگ در آمده بود. هم چنین با دیگران نیز به همین طریق رفتار می کردند. در بازداشت آنها به قدری تحت شکنجه قرار می گیرند که حتی اگر بی گناه هم که باشند باید اقرار به گناه کنند. وکلای انگلیس، اسرائیل را متهم به "نقض مکرر در مکرر قوانین بین المللی در رفتار ارتش اسرائیل نسبت به کودکانی که در بازداشت به سر می برند" کردند.

کودکان ده ساله یا جوانتر تحت ضربات روحی شدید قرار می گیرند. به طوری که برخی از این کودکان هر گز به حالت عادی باز نمی گردند. اکثر این کودکان کاملاً بی گناه اند. فلسطینی بودن آنها، آنها را در معرض خطر قرار می دهد. سربازان را به خشونت عادت می دهند. فرماندهان آنها هستند که دستور صادر می کنند.

برخورد غیر انسانی، خشونت، تحقیر و آزار و اذیت امری است معمولی. عدم مسئولیت در پاسخ گوئی تبدیل به سیاست حاکم شده است. ظلم و ستم رسمی شده مورد توجه قرار نمی گردد. هم چنین انجام قتل و هر گونه تعرض به حقوق فلسطینی ها مورد ملاحظه قرار نمی گیرد.

آفتاب بهترین ضد عفونی کننده است. سربازان BTS استفاده کامل را از آفتاب کردند. دیگران نیز تشویق شدند که به آنها

بیبیوندند. در زیر نمونه هائی از آن چه که گفته شد را ملاحظه می کنید. هر نمونه را هزار برابر کنید اگر کلیه سربازان آزادانه قادر به باز گشودن زبان شان باشند، خواهید دید که چه شهادت ها است که می دهند. بزرگ شدن در فلسطین به معنی زندگی تحت ترور و تهدید دولت اسرائیل بودن است. تعداد کمی از کودکان مستقیم یا غیر مستقیم می توانند از این وضعیت فرار کنند. کودکان دردوران طفولیت با این وضع مواجه هستند و درست مثل بزرگ سالان اشغال نظامی را با تمام وجود لمس می کنند.

یک سرباز مستقر در هبرون گفت: "شما نام آنها را هیچ وقت نمی دانید، شما هر گز با آنها صحبت نمی کنید، آنها همیشه گریه می کنند، در شلوارشان از ترس ادرار می کنند... آن لحظات آزار دهنده موجود است زمانی که شما در مأموریت دستگیری هستید، و هیچ فضائی در ایستگاه پلیس وجود ندارد، بنا براین شما چاره ای ندارید مگر کودک را با خود برگردانید، چشم های او را ببندید، و او را در اطاقی حبس کنید و صبر کنید تا پلیس بیاید و صبح روز بعد او را ببرد و در این مدت او مثل یک سگ باید بنشیند...."

یکی از بچه ها دراز کشیده روی زمین "التماس می کند که زنده بماند. او در واقع فقط ۹ سالش بود، منظور من این است که یک کودک باید برای ادامه زندگی التماس کند؟ یک تفنگ پر از فشنگ روبه روی صورتش قرار می گیرد و یا او باید با التماس طلب بخشش کند؟ این اثر زخمی است که تا آخر عمر با او باقی می ماند. اما من فکر می کنم اگر ما در این روستا در آن مقطع زمانی وارد نمی شدیم سپس، سنگها روز بعد پرتاب می شدند و شاید دفعه بعد در نتیجه همین اعمال یک نفر یا زخمی و یا کشته می شد.

دیگری چنین می گوید: "ما به نوعی بی تفاوت بودیم. این تبدیل به یک نوع عادت می شود. مأمورین گشت به طور روزمره فلسطینی ها را مورد تجاوز قرار می دهند. ما واقعاً در این کار جدی بودیم. این برای ما کافی بود که یک نفر فقط چپ چپ به ما نگاه کند و مستقیم در چشمان ما و در این حالت ما باید از خود عکس العمل نشان می دادیم. ما به چنین حالتی رسیدیم که از خود متنفر شدیم و دیگر حاضر به ماندن در آنجا و انجام چنین مأموریتی نبودیم."

نفر دیگر چنین می گوید: «فرمانده به او (خانمی) گفت: "دور شو!" نزدیک نشو و ماشه تفنگ را کشید. او (خانم)

به وحشت افتاد. (او فریاد کشید): "هر کس به من نزدیک شود و مزاحم من شود، من او را خواهم کشت. من هیچ رحمی ندارم." او واقعاً جدی بود. مقدماتاً (پسر بچه) مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. به هر حال، او به آنها با لحن خشونت آمیزی گفت: "بروید گم شوید از این جا" و او ایلا شد. از بینی پسر بچه خون سرازیر بود. او به قدری کتک خورده بود که بی حال و بی جان شده بود.

باز نفر دیگر چنین می گوید: "ما اغلب شورشیان را (در هبرون) تحریک می کردیم. ما در مأموریت پست نظامی قرار می گرفتیم، در حال قدم زدن در روستا، بی حوصله، مغازه ها را تخریب می کردیم، در پی چاشنی بودیم، یک نفر را با ضرب و شتم به حالت مرگ در می آوردیم، که شما خود می دانید که منظور ما چیست. جستجو کن، همه چیز را به هم بریز. مثلاً اگر ما شورشی می خواهیم؟ به طرف پنجره های مسجد نزدیک می شویم، شیشه ها را خرد می کنیم، به داخل مسجد نارنجک پرتاب می کنیم و یا، غرش عظیمی به پا می کنیم، پس از آن ما شورش را ایجاد می کنیم."

«هر بار ما از بچه های عرب دستگیر می کنیم. مثلاً یک نفر را دستگیر می کنیم، لوله تفنگ را با فشار متوجه بدنش می کنیم. او دیگر نمی تواند کوچکترین حرکتی بکند - حالا او کاملاً متحجر و از کار افتاده است. او فقط از ترس می گوید: "نه، نه، نظامیان." شما در این لحظه متوجه می شوید که او متحجر و از کار افتاده است. او شما را خشمگین می بیند، که شما ابتدا کوچکترین رحمی به حال او ندارید و در تمام این مدت او را مرتب با خشم و کینه خود مورد ضرب و شتم قرار می دهید.»

«و تمام آن سنگ ها در هوا پرتابند. او را به این طریق توقیف می کنیم، می بینید؟ ما واقعاً پست فطرت بودیم. فقط بعداً بود که من شروع به فکر کردن در باره این چیز ها کردم که متوجه شدم که ما تمام احساسات مروّت انسانی خود را از دست داده ایم.»

بیش از ۷۰۰ نفر شهادت خود را درست به همین طریق ارائه دادند. اگر در بین مردم آشکار شوند، هزاران نفر دیگر همین اظهارات را تکرار خواهند کرد. این اظهارات بسیار جدی هستند، یعنی جنایات برانگیخته نشده. تحت تعقیب قرار گرفتن ها به ندرت صورت می گیرد. مجازات ها بیش از یک تشر نیست. فرماندهان قدرت مطلق برای عفو را دارند. در قوانین اسرائیل ذکر شده که فلسطینی اهمیتی ندارد. مثل عروسک کهنه با لگد به این طرف



و آن طرف پرتاب می شوند. سگهای ولگرد هم به این صورت مورد تعرض قرار نمی گیرند. سربازان اسرائیلی اختیار تام و تمام برای هر نوع مجازاتی علیه فلسطینی ها را دارا می باشند.

داشتن مصونیت به آنها تضمین می دهد. فرماندهان به سربازان دستور می دهند که با فلسطینی ها هر چه سخت تر رفتار کنند. سربازان BTS، به آن جوانب ننگین و سیاه اسرائیلی شهادت می دهند. این تنها جانی است که فلسطینی ها به طور روزمره تحمل می کنند. گزارش کل BTS را بخوانید و بدانید چرا این فلسطینی ها به این روز گرفتار شدند.



در جبهه جهانی کمونیستی ... بقیه از صفحه آخر

نوبین اجتماعی در دسترس می باشند. (مارکس و انگلس، کلیات آثار - جلد 6)

مارکس و انگلس آماده سازی مادی سوسیالیسم را به ویژه به "صنعت درمقیاس بزرگ"، به تضاد اساسی بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی منوط کردند، که ذاتی سرمایه داری به مثابه یک نیروی انفجاری داخلی می باشد.

لنین صریحا جنبه ی فلسفی سمت گیری مارکس و انگلس در مورد آینده را تصدیق کرد. او تاکید نمود که مارکس به طور منطقی "دیالکتیک ماتریالیستی، تئوری تکامل، را به کار بست، و کمونیسم را به مثابه چیزی نگاه می کرد که از بطن تکامل سرمایه داری پدیدار می شود." (دولت و انقلاب - کلیات آثار - جلد 25)

خود لنین ایده آماده سازی مادی سوسیالیسم را در عصر امپریالیسم مشخص نمود، و امپریالیسم را به مثابه مرحله اولیه بلاواسطه، آستانه آماده سازی همه جانبه ی مادی سوسیالیسم، نامید:

"امپریالیسم بالاترین مرحله ی تکامل سرمایه داری است. تقریبا در اکثر کشورها، سرمایه به فراسوی مرزهای ملی رشد کرده، رقابت مونوپولی را جای گزین ساخته و شرایط عینی برای تحقق سوسیالیسم را فراهم نموده است." (انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - لنین - کلیات آثار - جلد 22)

انکار خرده بورژوائی آماده سازی مادی سوسیالیسم در برابر نیروهای مخرب مسلم امپریالیست، خصوصیت طرح خرده بورژوائی انتقاد از گلوبالیزاسیون و اختلافات جزئی مختلف با

رویزونیسم نادیده گرفته شده و آری گفتن مفرط به انکار آماده سازی مادی جامعه آینده بدون استئمار و ستم قراردادده می شود. فراخوان مبهم به استئمارگران سرمایه دار در مورد به اجرا درآوردن "عدالت اجتماعی" به طور معمول تنها اعتبار اجتماعی سیاسی آنها ست که باقی می ماند.

در پرتو رشد بین المللی، به ویژه تمامی آنانی که در مورد ناپدید شدن اتحادشوروی رویزونیستی به مثابه "سوسیالیسم واقعی" سوگواری می کنند، دچار کج خلقی سیاهی شده اند. ویلی جرنس و نینا هاگر، از اعضای رهبری حزب کمونیست آلمان (د.ک.پ.) می نویسند:

"متأسفانه، ما نه تنها شکست خوردیم بلکه سپس در اهداف کوتاه و درازمدت گرفته شده از برنامه مانهایم (در سال 1978- نویسنده)، امروز نسبت به آن زمان دورتر از آن شده ایم... تغییرات اساسی در شرایط مبارزه طبقاتی به خصوص مربوط به شکست سوسیالیسم واقعی در اروپا و همراه شدنش با بحران جنبش کمونیستی، مربوط به روندهای تکامل امپریالیسم در رابطه با دیدگاه های گلوبالیزاسیون و نئو- لیبرالیسم، مربوط به موج جدید تکامل نیروهای تولیدی (انقلاب علمی و تکنیکی) در دهه های اخیر و عواقب آن می باشند) "تداوم و تجدید"، ویلی جرنس و نینا هاگر درباره پیش نویس برنامه د ک پ"، دفتر مارکسیستی، شماره 3، 2005)

این چندخط به طور ویژه ای انعکاس دهنده ی افسرده گی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال - امپریالیست و امپراتوری اش است، چون که به صورت یک عقب نشینی تاریخی ارزیابی شده است. در واقع، سوسیالیسم شکست نخورده، اما تلاش رویزونیسم مدرن در ادامه دادن به تجدید حیات سرمایه داری تحت ادعای سوسیالیسم با شکست روبه رفته است. انسان باید بسیار نابینا شده باشد که به اتحادشوروی سوسیال - امپریالیست به طور حسرت زده ای نگاه کند و حتا شاهد آگاهی و رشد آگاهی طبقاتی کارگران صنعتی، اوج گیری مبارزات در سطح جهانی تاحد جوش و خروش در برخی از کشورها نباشد. در این نوشته باز هم آمده:

" قدرت نسبی به زیان طبقه کارگر و نیروهای درخواست کننده رفاههای اجتماعی و دموکراتیک تغییر یافته است" (همان جا) در واقع، قدرت نسبی نه به زیان طبقه کارگر بلکه به زیان امپریالیستها تغییر یافته است. بحران عمومی آنها فرا رسیده

است، و با ورشکسته گی رویزونیسم مدرن آنها یک مانع مهمی را از دست داده اند که جلو اوج گیری مبارزه برای سوسیالیسم را می گرفت. این تکامل نسبی قدرت به طور مستقیمی در رابطه است با روند روشنائی به وجود آمده در جنبش طبقه کارگر در درک پستی رویزونیستی بوروکراسی خرده بورژوائی در رهبری حزب، اقتصاد و دولت به مثابه علت فروپاشی اتحادشوروی و امپراتوری اش.

آماده سازی مادی کشورهای سوسیالیستی متحد جهان

تجدیدسازماندهی بین المللی تولید کیفیت جدید مادی را درآمده سازی سوسیالیسم فراهم ساخت: آماده سازی مادی کشورهای سوسیالیستی متحد جهان. لنین به طرز درخشانی این استراتژی عینی انقلاب جهان را پیش بینی کرد:

" کشورهای متحد جهانی... آن شکل دولتی یکی شدن و آزاد ملتها است که ما آن را سوسیالیسم تصور می کنیم - و این تا زمانی است که با پیروزی کامل کمونیسم دولت و از جمله دولت دموکراتیک تماما زایل شود." (در مورد شعار ایالات متحده اروپا - لنین کلیات آثار - جلد 22)

پایه اقتصادی کشورهای سوسیالیستی متحد جهان توسط شیوه تولید، مبادله و ارتباطات جهانی در قله تاریخی اش آماده شده است.

یک شرط مهم اقتصادی ساختمان سوسیالیسم تنها در اتحاد شوروی در آن زمان، عبارت بود از اقتصاد ملی مستقل و رشد یافته همه جانبه. کشوری که توانائی عظیمی از نظر نیروی کار، حاصل خیزی زمین و منابع انرژی و هم چنین موادخام اصلی مورد لزوم برای تولید صنعت مدرن را در اختیار داشت. بعد از جنگ جهانی دوم اتحاد شوروی همراه با دیگر کشورها سوسیالیست بازار واحد جهانی را به نفع همه بر اساس حقوق برابر تسهیل نمود. چنین شرایطی را در کشورهای به تهائی، امروز مشکل می توان یافت. به علاوه، وابسته گی مشترک حتا بزرگ ترین اقتصادهای ملی، به خاطر بین المللی شدن تولید و تقسیم کار بین المللی، تا بدان جا رشد یافته که حتا عقب نشینی اقتصادی را باید پذیرفت چنان چه اقتصاد سوسیالیستی با استفاده از مزایای تولید حداکثر بین المللی موفق از آب در نیاید.

طبعاً از این جا نباید به این نتیجه رسید که امکان تحقق انقلاب پرولتاریائی در هرکشور را باید رها نمود. تنها نتیجه گیری مناسب این است که پرولتاریای

انترناسیونالیسم پرولتاری تنها در پیوستن به تلاشهای جهانی ایجاد آن معنا می یابد!

هرکشور باید هر تلاشی را قبل، در جریان و بعد از کسب قدرت سیاسی برای پیش روی انقلاب پرولتاریائی در دیگر کشورها نیز انجام دهد. برعکس، در تمام کشورها این به معنای پیشبرد انقلاب پرولتاریائی با تمام قدرت است. آن گاه انقلاب پرولتاریائی جهانی می تواند رشد یافته و تمامی ظرفیت نیروهای تولیدی انقلابی را به گونه ای سوسیالیستی به کارگیرد.

فردریک انگلس در نوشته اش به نام سوسیالیسم: **تخیلی یا علمی**، به مشروط بودن تاریخی و باز هم زایل شدن ضرورت وجودی یک طبقه حاکم اشاره می کند:

«جدائی جامعه به دو طبقه استثمار کننده و استثمارشونده، طبقه حاکم و طبقه محکوم، نتیجه ی ضروری کمبود و محدودیت رشد تولید در گذشته بود. تازمانی که حاصل مجموعه کار اجتماعی، تولیدی باشد که کمی از حداقل ضروری بیشتر برای موجودیت همه باشد؛ در نتیجه، تازمانی که همه یا اکثریت بزرگی از اعضای جامعه به کار مشغول باشند - تازمانی که، ضرورتا این جامعه به طبقات تقسیم شده باشد... تقسیم به طبقات .. محصول ناکافی بودن تولید است.

با رشد نیروهای تولیدی مدرن این وضع به طور کاملی دور ریخته خواهد شد. (مارکس و انگلس - آثار منتخب در سه جلد - جلد سوم) پایه های مادی و توانائی در تحقق کشورهای سوسیالیستی متحد جهانی از روند تولیدی کنونی بین المللی برمی خیزد: مهارت نیروهای تولیدی به منظور به دست آوردن بیشتر زمان برای فعالیت اجتماعی، برای هدایت هیئت سیاسی توسط خود تولیدکننده گان؛ به اجرا درآوردن فعالیت اجتماعی جهانی دموکراتیک و خلاق. این هم چنین به معنای: از بین بردن از خود بیگانه گی کار؛ حلقه بسته اقتصاد برپایه قابل تجدید بودن انرژیها؛ استفاده حداکثر از پیشرفته ترین دانش و تکنولوژی برای برقراری و پیش رفت وحدت بین بشر و طبیعت؛ تبادل اطلاعات در سطح جهان برپایه حق برابر در به کارگیری مدرن ترین وسایل ارتباطی؛ رهائی زنان؛ ادامه مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم.

دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه شکل سیاسی سازمان دهی کشورهای سوسیالیستی مستقل پیوسته به یک دیگر در اتحاد کشورهای سوسیالیستی جهان تنها ساختار سیاسی مناسبی است برای رشد نیروهای تولیدی بین المللی و جهت گذار به جامعه بی طبقه و بدون دولت کمونیستی.

بدین منظور، آگاهی سوسیالیستی بین

المللی بالاتری مورد نیاز است. مشخصه ی آن عبارت خواهد بود از دیدگاهی که هرکشوری باید در برابر هرکشور دیگر مسئولیت پذیر باشد تا زمانی که کشورهای سوسیالیستی دورانشان تمام شده و جامعه بی طبقه حقا بر نهادهای آخرین باقی مانده از دولت - ملت فائق شود. تنها جامعه جهانی کمونیستی بر آخرین تمایزات طبقاتی و اختلافات ملی غلبه خواهد کرد؛ این جامعه دیگر نیازی به چنین تمایزات ندارد.

درچه شکلی، درچه دوره ای و از چه طریقی این هدف متحقق می شود را نمی توان و نباید از امروز پیش بینی کرد. با وجود این به طور حتم راه سوسیالیسم/کمونیسم جهانی را نه تنها برپایه ملاحظات مرحله ی بالاتر مادی آماده سازی در سطح جهانی می توان ساخت، بلکه بر اساس درک، هضم خلاقانه درسهای آموخته شده از موفقیتهای انکارناپذیر ساختمان سوسیالیسم و از شکست اولین تلاش بزرگ در انجام انقلاب پرولتاریای جهانی ممکن می گردد.



تاملی در مورد جهانی پر از تلاطم ...
بقیه از صفحه آخر

جهان است.

در دوره اوجگیری حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) در فاز فعلی اش (گسترش بازار آزاد نئولیبرالی) "سازمان تجارت جهانی" در سال ۲۰۰۱ اعلام کرد که کشورهای عضو این سازمان (اکثر کشورهای عضو سازمان ملل) می توانند هر محصول کشاورزی (در نتیجه مواد غذایی) را بعد از تبدیل به کالا مثل هر کالای تجاری به معرض رقابت و فروش بگذارند. این قانون، اولیگوپولی های مواد غذایی - کشاورزی را قادر ساخت که در کشورهای پیرامونی با خرید اراضی دهقانی و پیاده کردن برنامه های مکانیزه سازی (که در نتیجه آن یک کشاورز ماهر و مجهز به وسایل پیشرفته می تواند به اندازه ۲۰۰۰ دهقان فرایند تولیدی داشته باشد) صدها میلیون دهقان را سالانه از زمین های خود کنده و به شهرهای تقدأ پر جمعیت کشورهای سه قاره (از شانگهای، مومبای، مانیلا، کراچی و تهران، در قاره آسیا، تا ژوهانسبورگ، قاهره و.... در آفریقا، تا

سائوپولو، ریودژانیرو و... در آمریکای لاتین) پرتاب کنند.

این وضع یعنی روند "پرولتاریزه سازی" که چیزی غیر از دهقان زدائی میلیون ها نفر در هر سال در کشورهای سه قاره توسط انحصارات مواد غذایی نیست، نمی تواند یک مسئله زود گذر تبدیلی و ساختاری معمولی باشد. سه میلیارد نفر دهقان در روستاها و دیه های کشورهای پیرامونی سه قاره مورد هجوم انحصارات قرار گرفته و به شهرهای پر جمعیت پرتاب شده و می شوند، هرگز تماما جلب و جذب کارخانه ها و دیگر نهادهای صنعتی نگشته و نخواهند گشت.

روزگاری در گذشته در آغاز رشد و توسعه سرمایه داری در کشورهای اروپای آتلانتیک (انگلستان، فرانسه، هلند و...) دهقانان بی شماری که در روستاهای اروپا قربانی هجوم سرمایه داران صنعتی قرار گرفته و به شهرهای لندن، پاریس، آمستردام و... پرتاب می گشتند، جلب و جذب کارخانه های صنعتی، معادن آهن و مس و... گشته و عملا و به معنی واقعی پرولتاریزه می شدند. مضافاً تعداد قابل توجهی از این دهقانان که جلب و جذب صنایع نمی شدند به صورت "ارتش ذخیره ای" از سوی دولت های استعمارگر خودی به مستعمرات اروپائی، در وهله های اول به آمریکا، استرالیا، زلاند نو و... در وهله های بعدی به کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، کوچ داده شده و یا مهاجرت می کردند، علیرغم روندهای جلب و جذب در صنایع از یک سو و کوچ و مهاجرت به مستعمرات از سوی دیگر باز هم ما شاهد این واقعیت هستیم که سرمایه داری حتی آن زمان نیز نتوانست به مسئله ای که خود به وجود آورنده آن بود پاسخ و راه حل همه جانبه تهیه کند. زیرا بخشی از دهقانان که هیچوقت مشمول جلب و جذب نگشته و یا به مستعمرات فرستاده نشدند تبدیل به ساکنین گتوها و زاغه ها و... در شهرهای اروپا و سپس آمریکا گشتند که امروز به شکرانه عملکردهای فلاکت بار بازار آزاد نئولیبرالیسم (فاز فعلی گلوبالیزاسیون) بر تعدادشان روزانه افزوده می شود.

ولی آن روندی که در سی سال گذشته در کشورهای سه قاره به وقوع پیوسته و نزدیک به یک میلیارد نفر از جمعیت کل سه میلیارد و سیصد میلیون نفری دهقانان آن سه قاره را بعد از کندن از اراضی خود به شهرهای پر جمعیت پرتاب ساخته، یک مسئله معمولی ساختاری نیست. تشدید پروسه دهقان زدائی در کشورهای



سه قاره (به ویژه در چین، هندوستان، برزیل، اندونزی و...) که منبعث از فاز فعلی گلوبالیزاسیون است، در سی سال گذشته یک میلیارد نفر دهقان پرتاب گشته به شهرها را به وجود آورده که نظام دیگر قادر نیست در کارخانجات، معادن و... خود جلب و جذب کند. مضافاً این نظام (که شامل اقتصادهای نوظهور در بخش پیرامونی - چین، هندوستان، برزیل و... نیز می باشد) بر خلاف قرون هفدهم، هیجدهم و نوزدهم قاره هائی مثل آمریکا، اقیانوسیه، آسیا و آفریقا را ندارند که جمعیت های میلیاردی دهقانان "کنده شده و پرتاب شده" را به آن قاره ها کوچ دهند.

در پرتو بروز آشکار بحران عمیق ساختاری سرمایه داری که احتمال قوی دارد که به یک "رکود عظیم" جهانی پر از بیکاری، قحطی و گرسنگی در سال های آینده تبدیل گردد، نظام حتی با پذیرش شیوه ها و "ویژگی های" معجزه آسای اقتصاد چینی نیز نخواهد توانست به نیازهای اولیه نزدیک به سه میلیارد نفر از جمعیت جهان پاسخ دهد. در نتیجه، در دهه های آینده، جهان با خطر افزایش بی سابقه قحطی و مرگ میلیون ها انسان روبرو خواهد گشت که در آن تعداد کشته شده گان بیشتر از کل تلفات جنگ ها و فجایع و سوانح طبیعی در تاریخ تمدن بشر خواهد بود. سنوالی که مطرح است اینست که آیا امروز یک جنبش اجتماعی بدیل ساز در سطح جهان در حال شکلگیری است که با به چالش طلبیدن جدی نظم حاکم از وقوع این فاجعه ی بزرگ جلوگیری کند؟

اوضاع روبه رشد وخامت و راه حل های برون رفت

- بدون تردید بر چالشگران ضد نظام است که از هم اکنون به ایجاد یک اتحاد بزرگی بین طبقات کار و زحمت و تهی دستان در روستاهای جهان (عمدتاً در کشورهای پیرامونی در بند) و شهرهای جهان عمدتاً در کشورهای مسلط مرکز دست بزنند. بررسی اوضاع رو به رشد در سراسر جهان از بهار عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه تا جنبش های تسخیر در ۲۶۰۰ شهر در آمریکا و اروپا، نشان می دهد که این اتحادها هم ممکن و هم اصولی است. مردم زحمتکش جهان بیش از پیش به این درک رسیده اند که تکامل و توسعه نظام فعلی اگر به مسیر خود ادامه دهد بشریت با یک نوع فاجعه و نسل کشی در دهه های آینده روبرو خواهد گشت. پیروان و حامیان این موج همدلی و همبستگی که دوران کودکی خود را تجربه

می کند نقدا بر علیه صاحبان ثروت و قدرت "یک در صدی ها" و فجایع بازار آزاد نئولیبرالیسم مثل بیکاری مزمن جهانی و گسترش جنگ های مرئی و نامرئی توسط راس نظام و شرکایش، بپا خاسته اند.

- ولی نظام سرمایه داری علیرغم غلطیدن در بحران عمیق ساختاری خود از یک سو و عروج امواج بیداری و رهائی در بین قربانیان نظام (کارگران، دهقانان، تهی دستان شهر و روستا و زاغه نشینان میلیونی) از سوی دیگر به این زودی به پایان عمر خود نخواهد رسید. تاریخ نشان می دهد که سرمایه داری غالباً توانسته با تضعیف نیروهای کار و زحمت و نیز مالی تر، متمرکزتر و نظامی تر ساختن حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) نه تنها از بحران های خود و انقلابات ضد نظام توده های مردم زنده عبور کند بلکه بعد از گذراندن دوره نقاهت و بهبودی موفقیت های چشمگیری را به نفع صاحبان ثروت و قدرت و به ضرر طبقات توده ای کسب کند.

- در بیست سال اول فاز فعلی گلوبالیزاسیون (از ۱۹۸۲ تا اوایل قرن بیست و یکم) پیروزی ها و موفقیت های نظام جهانی به طور قابل ملاحظه ای بیشتر از سه دهه بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۷۵-۱۹۴۵) بود. زیرا در طول آن سه دهه توازن قدرت به مقدار قابل توجهی به نفع توده های مردم دستخوش تحول قرار گرفت که به نظر مورخین در تاریخ پانصدساله سرمایه داری بی نظیر بود. این چرخش در توازن قدرت به نفع مردم در سراسر جهان منبعث از سه علت بود که بعدها به نام های "سه پیروزی" و "سه چالش" و یا "سه ستون مقاومت" معروف گشتند. این سه علت عبارت بودند از: یکم - پیروزی شوروی بر نازیسم در جنگ جهانی و عروج آن به قله ابر قدرتی و چالشگری جدی نظام. دوم - عروج جنبش های استقلال طلبانه خلقهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه استعمار. سه - پیروزی دموکراسی علیه فاشیسم و رشد جنبش کارگری در اروپا و دولت های "رفاه" برآمده از آنها در اروپای غربی.

- این پیروزی ها و کیفیت دینامیکی آنها سران نظام جهانی سرمایه را به دادن امتیازات به نیروهای کار و زحمت در کشورهای خودی و عقب نشینی در مقابل امواج استعمار زدائی - استقلال طلبانه در کشورهای سه قاره و تمرین و تجربه سوسیالیسم در اروپای شرقی مجبور ساخت. این فعل و انفعالات که بنام سه "مصالحه تاریخی" بین کار و سرمایه در سطح جهانی معروف گشتند، منجر به پیشرفت هائی در سراسر جهان

منجمله صنعتی شدن بخشی از کشورهای جهان سوم گشتند که بنوبه خود حائز اهمیت برای چالشگران کنونی ضد نظام هستند.

- ولی این پیروزی ها، مصالحه ها و پیشرفت ها محدودیت های تاریخی خود را داشتند که بعد از گذشت نزدیک به بیست سال در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، به صورت تضادهای درونی رشد و آشکار گشتند. این تضادها در جوامع پیرامونی سه قاره و در کشورهای سوسیالیستی با ورود گلوبالیزاسیون به فاز فعلی خود (گسترش بازار آزاد نئولیبرالیسم) تشدید یافته و این جوامع را که با رشد و ازدیاد قرض های بین المللی روبرو شده بودند شدیداً در مقابل تهاجم جدید سرمایه آسیب پذیر ساخت. مهم ترین عاملی که باعث ریزش جنبش های رهائی بخش و دولت های برآمده از آنها در کشورهای سه قاره پیرامونی، فروپاشی و تجزیه شوروی و کشورهای "بلوک شرق" و تبدیل چین توده ای و جمهوری دموکراتیک ویتنام از کشورهای سوسیالیستی به جوامع سرمایه داری در دهه ۱۹۸۰ گشت، تشدید تضادی بود که در آن زمان در آن کشورها به صورت یک گفتمان مسلط بین اعضای دولت، رسانه ها و حتی مردم رواج یافته بود. این گفتمان که مولفه اصلی آن توسعه عمدتاً اقتصادی در آن جوامع بود حول و حوش نظرگاه و پراتیک مسابقه در "رسیدن به آنها" ("تئوری کچ آب") بود. پذیرش این تئوری در عمل تمام این کشورها را به طور مستقیم و غیر مستقیم در دام هولناک پذیرش منطق حرکت سرمایه (کسب سود برای انباشت) انداخت: دامی که پیوسته "میدان کارزار" پر از پیروزی سرمایه داری در تاریخ بوده است.

- به هر رو، زمانی که در این مسابقه نابرابر سه ستون مقاومت از هم پاشیده شدند امپریالیسم به ویژه بعد از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" به شکل و شمایل پیکان سه سره دسته جمعی (آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن) در آمده و اولیگارشالی مالی - انحصاری حاکم بر آن توانست به سرعت بازاری واحد به وسعت این جهان را بدون مقاومت جدی بنا سازد.

- همان طور که در آغاز این نوشته مطرح شد در حال حاضر اگر گسترش فقر و نا امنی معیشتی در جهان به سبب تشدید بحران ساختاری عمیق سرمایه داری و وقوع و بسط "رکود بزرگ جهانی" بر همین منوال پیش رود، نصف جمعیت ۷ میلیارد نفری جهان در دهه های آینده با خطر مرگ و نابودی روبرو خواهند گشت. برای برون رفت



منابع و مأخذ

- ۱- سمیرامین، "عروج و سقوط لیبرالیسم"، در مجله 'مانتلی ریویو'. سال ۶۳، شماره ۸، ژانویه ۲۰۱۲.
- ۲- امانوئل والرشتاین، "نظام جهانی کنونی از ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴"، برکلی، ۲۰۱۱، جلد ششم.
- ۳- جان بلایمی فاستر و رابرت مک چنی، "رکود جهانی و چین" در مجله 'مانتلی ریویو'، سال ۶۳، شماره ۹ فوریه ۲۰۱۲.
- ۴- نیال فرگسن، "تمدن: غرب و بقیه"، نیویورک ۲۰۱۱.
- ۵- یونس پارسا بناب، "جهان در عصر تشدید جهانی شدن سرمایه: ۲۰۰۹ - ۱۹۹۱"، از انتشارات آموزن، دات کام ۲۰۱۰.



اوضاع فلاکت بار ... بقیه از صفحه آخر

جناح راست اپوزیسیون ونزویلا به صورت ارائه نمایشنامه ای، اقدام به محکوم کردن دولت به عنوان مجرم فاجعه و متهم کردن آن به «غفلت فاحش» و «نقصان سرمایه گذاری» در حفظ استانداردهای ایمنی، پرداختند. با این حال دلایل قوی برای رد این اتهامات و خدمت به تدوین و فرموله کردن فرضیه قابل قبول تری موجود است، یعنی این انفجار یک عمل خرابکارانه ای بوده، و توسط یک گروه مخفی از متخصصان تروریستی صورت گرفته که از جانب دولت ایالات متحده این اقدام را برنامه ریزی و به اجرا درآوردند. استدلالهای قوی در مورد بررسی این ردیابی وجود دارند.

استدلال در مورد خرابکاری:

۱ - اولین سؤال در هر تحقیق و بررسی جدی اینست که چه کسی از این تخریب نفع می برد و چه کسی با این تخریب به زندگی مردم و تولید نفت ضرر می زند؟

در این میان، آمریکا برنده ی روشن در زمینه های مختلف و بسیار مهم می باشد. در مرحله اول، از طریق خسارت اقتصادی به اقتصاد ونزویلا - دو و نیم میلیون بشکه نفت فقط در پنج روز اول و در ادامه آن - این خسارت تأثیر منفی در هزینه های اجتماعی و سرمایه گذاریهای لازم در زمینه تولیدی که به نوبه خود کلید تجدید نظر در انتخابات ریاست جمهوری چاوز می باشند، خواهد داشت. ثانیاً، ایالات متحده با نامزد ریاست جمهوری طرفدار خود، هنریک کاپریلس رادونسکی، بلا فاصله به طریق برق آسانی به تبلیغاتی با هدف بی اعتبار ساختن دولت چاوز و زیر سؤال بردن

های جاری "دفاعی" مقاومت و مبارزه از سوی چالشگران ضد نظام (منجمله نیروهای چپ انقلابی - رادیکال) که جملگی پراکنده و "ادغام نشده" هستند کارآئی نداشته و نهایتاً با شکست روبرو خواهند گشت.

- حامیان و طرفداران نظرگاه دوم در درون بخشی از چالشگران ضد نظام (منجمله تعدادی از مارکسیست ها) در پرتو عروج چین به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی در سطح جهان به این باور روی آورده اند که در اوضاع بحرانی کنونی، چین با اتخاذ مقام مدیریت اقتصاد جهانی می تواند از در غلطیدن کشورهای اروپا و آمریکا در بحران های عمیق تر مالی و اجتماعی جلوگیری کرده و با تبدیل جهان تک قطبی به یک جهان چند قطبی و حتی دو قطبی، فضائی را در سطح بین المللی به بار آورد که در آن نیروهای دموکراتیک و برابری طلب چالشگر ضد نظام با بسیج قربانیان اصلی نظام جهانی بتوانند عرض اندام بیشتری کرده و به خواسته های به حق خود جامه عمل بپوشانند. به نظر می رسد که حامیان این نظرگاه نیز به شدت نوستالژیک بوده و قادر نیستند تضادهای عمیق طبقاتی و تلاطمات بالقوه بزرگ اجتماعی و سیاسی در چین کنونی را که مثل یک "طوفان آرام" در زیر نماهای به غایت فریبنده و توهم زای "ویژگی ها" و "معجزات" چین خوابیده اند را ببینند و درک کنند. این تلاطمات و طوفان آرام ناشی از تضادهای بزرگی است که امروز جامعه چین با آن روبرو است و دولت و نظام حاکم در چین علیرغم معجزات و ویژگی های اقتصادی و تجاری در درازمدت نخواهد توانست (حتی اگر موفق به کسب مقام مدیریت اقتصاد جهانی گشته و در "راس نظام" قرار گیرد) نظام جهانی سرمایه داری را از بحران عمیق ساختاری عبور داده و نجات دهد.

نتیجه این که

- در مقابل جنگی که انحصارات متعلق به "یک در صدی ها" علیه کارگران خود در کشورهای مسلط مرکز و توده های مردمی در کشورهای در بند پیرامونی اعلام کرده اند تنها راه رهایی از یوغ این نظام ایجاد اردوی بزرگ و سرتاسری کار و زحمت هم در سطح ملی و کشوری و هم در سطح منطقه ای و جهانی علیه صاحبان ثروت و قدرت است. شرایط حاکم و بحران عظیم رو به رشد که نظام نقدا فرتوت با آن دست به گریبان است این حکم رهایی را به یک ضرورت تاریخی و ممکن، تبدیل کرده است.

ن. ناظمی - شهریور ۱۳۹۱

از این فاجعه و استقرار جهانی امن تر، دموکراتیک تر و برابر تر چالشگران ضد نظام فعلی در فوروم ها، کنفرانس ها و نوشته های خود سه راه حل ارائه می دهند که نگارنده در این جا بعد از پرداختن به نقد دو راه حل اول به توضیح راه حل سوم که خود اعتقاد دارد، می پردازد.

- طرف داران نظرگاه اول که حتی تعدادی از مارکسیست ها و سوسیالیست ها را نیز شامل می شوند، بر آن هستند که در پرتو عروج امواج خروشان بیداری و رهایی در اکناف جهان سردمداران ثروت و قدرت که خود در یک بحران عمیق ساختاری غوطه خورده اند امکان و حتی احتمال قوی دارد که مثل سال های بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۷۵ - ۱۹۵۰) مجبور به عقب نشینی گشته و تمایل به "مماشات" و "مصالحه دیگر تاریخی" به نفع نیروهای کار و زحمت از خود نشان دهند. به نظر این نگارنده این نظرگاه امیدی غیر واقع بینانه و حتی واهی بر اساس یک سری احساس های غربت زده (نوستالژیکی) بنا یافته که "تکرار تاریخ" را صمیمانه می طلبد.

- بدون تردید روزگاری در تاریخ (مثل دوره ۱۹۷۵ - ۱۹۵۰) تلاش برای مصالحه اجتماعی بین سرمایه و کار به عنوان یک استراتژی و الگو در سایه حضور جدی سه ستون مقاومت (سوسیالیسم = سوسیالیسم واقعا موجود، جنبش های رهایی بخش ملی در سه قاره و جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک) می توانست عملی و ممکن باشد. ولی تاریخ هیچوقت به تکرار خود تن در نمی دهد و ما باید واقعیت ها را آن طور که در نظام فعلی بیان و آشکار می شوند مورد بررسی در جهت ایجاد یک "دنیای بهتر" قرار دهیم.

- دوره تاریخی کنونی به روشنی با روزگاران گذشته تفاوت اساسی دارد. در اوضاع رو به رشد کنونی سرمایه انحصاری آشکارا یک جنگ همه جانبه را علیه کارگران و خلق های جهان اعلام کرده است. صاحبان ثروت و قدرت (یک در صدی ها) کوچکترین تمایلی به عقب نشینی و دادن امتیاز در مقابل ۹۹ در صدی ها که به مقاومت و مبارزه برخاسته اند، نشان نمی دهند. به عبارت دیگر در تلاقی های کنونی بین سرمایه انحصاری و کارگران و خلق ها، مونوپول های حاکم بر دولت ها، کارگران و خلق ها را در سراسر جهان نه برای "مصالحه" و "مماشات" بلکه به تسلیم بی قید و شرط دعوت می کنند. به نظر این نگارنده در این شرایط استراتژی



▶ ظرفیت آن برای حصول اطمینان از امنیت و ایمنی شهروندان اش و منبع اصلی ثروت کشور دست زد. ثالثاً، این انفجار می تواند در انتخابات اکثر امسال ریاست جمهوری در میان بخشی از رأی دهندگان ایجاد ترس کرده و بالاخره آن را تحت تأثیر خود قرار دهد. رابعاً، ایالات متحده می تواند اثر کمپین بی ثبات کردن گسترده تر و ظرفیت دولت برای پاسخ به هرگونه تهدید امنیتی بیشتر را آزمایش کند.

۲ - با توجه به اسناد رسمی ایالات متحده، عملیات نیروهای ویژه در بیش از ۷۵ کشور، از جمله ونزوئلا به دلیل رابطه خصمانه مورد هدف قرار گرفته اند. این بدان معنی است که ایالات متحده عملیات کاملاً مخفیانه را توسط عناصر کاردان آموزش دیده خود در ونزوئلا انجام می دهد. دستگیری یک تفنگدار دریائی آمریکا به منظور ورود غیر قانونی به ونزوئلا که با تجربه پیشین در عراق و افغانستان، بیانگر این واقعیت می باشد.

۳ - آمریکا دارای سابقه دخالت در فعالیتهای خشونت آمیز و بی ثبات سازی در ونزوئلا - پشتیبانی از کودتای نظامی در سال ۲۰۰۲ و تحریم کارفرمایان در صنایع نفت، در سال ۲۰۰۳ - می باشد. ایالات متحده تخریب در سیستم های کامپیوتری صنایع نفت و تلاش به منظور پائین آوردن تولید پالایشگاه را مورد هدف قرار داده است.

۴ - ایالات متحده سابقه خرابکاری و خشونت علیه رژیم های متخاصم دارد. در کوبا در سال ۱۹۶۰، یک فروشگاه و مزارع غله را به آتش کشید، و در مراکز توریستی شهر بمب کار گذاشت - با هدف تضعیف بخش استراتژیک اقتصاد کوبا. در شیلی، پس از پیروزی سالوادور آلنده سوسیالیست در انتخابات، گروهی از جناح راست با حمایت کامل سازمان «سیا»، وابسته نظامی رئیس جمهور سوسیالیست را ربوده و به قتل رساندند که به منظور دامن زدن به یک کودتای نظامی بود. به همین ترتیب، در اواخر دهه ۱۹۷۰ تحت ریاست رئیس جمهور دمکراتیک و سوسیالیست، مانلی در جامائیکا، سازمان «سیا» یک کمپین جابراجه ای را برای بی ثباتی در اجرای انتخابات را تسهیل کرد. تخریب و بی ثباتی سلاحی است قریب الوقوع در انتخابات (به عنوان مثال در ونزوئلا) که دولت محبوبي به صورت پایدار و محکم در حال تثبیت شدن است.

۵ - زور، خشونت و بی ثبات سازی بر علیه رژیم های وقت در سیاست کنونی آمریکا تبدیل به فعالیت معمولی شده است.

ایالات متحده گروه های مسلح تروریستی در لیبی، سوریه، لبنان، ایران و چین را حمایت مالی کرده است. پاکستان، یمن، افغانستان و سومالی را در حال حاضر بمباران می کند. به عبارت دیگر سیاست خارجی ایالات متحده به شدت نظامی شده و مخالف هرگونه راه حل دیپلوماتیک و مذاکره در اختلافات با رژیم های متخاصم می باشد. تخریب پالایشگاه نفت ونزوئلا در منطق و عملکرد کنونی سیاست خارجی آمریکا در جهان می باشد.

۶ - سیاست داخلی ایالات متحده به نوبه خود بیشتر به سمت هر چه راست تر شدن در هر دو سیاست داخلی و خارجی قرار گرفته است. حزب جمهوریخواه دمکراتها را در مورد ایران، ونزوئلا، کوبا و سوریه متهم به خوش خدمتی سیاسی می کند که چرا با این کشورها وارد جنگ نشده است.

پاسخ رژیم اوباما، سیاست افزایش نیروی نظامی بوده است - کشتی های جنگی و موشکهای هستند که ایران را هدف قرار داده اند. او تقاضای کوبائی های مقیم میامی را به منظور «تغییر رژیم» به جای مذاکرات پذیرفته است. واشنگتن میلیونها دلار از طریق سازمانهای غیر دولتی، NGO، به مخالفان ونزوئلا به منظور اهداف انتخاباتی و بی ثباتی این کشور اختصاص داده است. بدون شک مخالفان شامل کارمندان، مهندسی و دیگران می شده اند که از نظر امنیتی و دست رسی به صنایع پالایشگاه مورد اعتماد بودند. در بحبوحه جنگ و دعوی انتخاباتی در ایالت فلوریدا که رقیب انتخاباتی او با درصد کمی بهم نزدیک هستند، تخریب پالایشگاه های ونزوئلا به نفع اوباما خواهد شد.

۷ - با کمی بیش از یک ماه به انتخابات مانده، پرزیدنت چاوز با ۲۰ درصد برتری آراء نسبت به رقیبش، اقتصاد کشور را در مسیر بهبود پایدار، خانه سازی و برنامه های رفاهی، پشتیبانی عظیم از کم درآمدها یا ۸۰ درصد از مردم تحکیم کرده است؛

ونزوئلا به مرکوسور MERCOSUR (بازار مشترک آمریکای جنوبی - م) که برنامه یک پارچه سازی قدرت آمریکای لاتین می باشد پیوسته است؛ کلمبیا قرار داد دفاع متقابل را با ونزوئلا امضاء کرد؛ ونزوئلا بازارهای خارج از کشور خود و تأمین کنندگان اش را متنوع می سازد. این حقایق نشان می دهد که واشنگتن هیچ شانس برای شکست چاوز در انتخابات را ندارد، هیچ امکانی برایش از طریق استفاده از کشورهای همسایه لاتین آمریکائی به عنوان سکوی پرش برای تهاجم ارضی و یا تسریع

جنگ برای تغییر رژیم ندارد؛ و هیچ شانس برای تحمیل تحریم های اقتصادی نیز ندارد. واشنگتن با اعلام خصومت و برگزیدن چاوز به عنوان «تهدیدی برای امنیت نیم کره» با توجه به شکست مطلق ابزارهای سیاسی اش، توسل جستن به خشونت و در این مورد خاص، خرابکاری بخش بنزین استراتژیک این کشور، به عنوان یک سیاست مورد نظر را پیش می برد. واشنگتن، با آشکار ساختن سبک کار تروریستی مخفیانه خود، خطر واضح و حی وحاضری نسبت به قانون اساسی ونزوئلا، تهدید آتی شاهرگ اقتصادی و روند دمکراتیک انتخابات این کشور می باشد. به امید این که دولت چاوز، با حمایت اکثریت قریب به اتفاق شهروندان خود و نیروهای مسلح مدافع قانون اساسی اقدامات لازم و جامع امنیتی را به منظور کسب اطمینان کامل که دیگر تخریب در هیچ بخشی از پالایشگاه صورت نگیرد، مانند اتفاقی که در شبکه الکتریکی رخ داد، انجام دهد. ضعف عمومی در مقابله با تجاوز امپریالیستی از سوی دولت آمریکا، تنها سلطه جوئی بیشتری را تشویق می کند. بدون شک افزایش امنیت عمومی در دفاع از قانون اساسی ونزوئلا، از سوی دولت آمریکا، رسانه ها و مشتریان محلی اش به عنوان «اقتدارگرایی» تقبیح می گردد و ادعا می شود که چاوز با این کار حفاظت از میراث ملی، «آزادیهای دمکراتیک» را مورد تعدی قرار می دهد. بدون شک آنها یک سیستم امنیتی ضعیف را به منظور پیاده کردن تحریکات خشونت آمیز ترجیح می دهند. پس از شکست قاطع خود آنها مدعی خواهند شد که در انتخابات دستکاری و تقلب رخ داده است. این تماماً قابل پیش بینی است. اما اکثریت قریب به اتفاق رأی دهندگان که تجمع می کنند، بحث می کنند و رأی خود را می دهند، احساس امنیت خواهند کرد و به چهار سال دیگر از صلح، آبادانی، خالی از ترور و تخریب خواهند نگرست.



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات
خود را در آنها منعکس
کنید!



درجه جهانی کمونیستی

سپیده دم انقلاب جهانی سوسیالیستی
استفن انگل - مارس ۲۰۱۱
فصل اول - استراتژی پرولتاریا
و خصوصیت بین المللی انقلاب
سوسیالیستی

بخش ۸ - انقلاب جهانی راه را برای ایجاد
کشورهای سوسیالیستی متحد جهان بازمی کند
از ابتدا، ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی
توجه انقلابی ها را به پایه مادی انقلاب
سوسیالیستی و کمونیستی فارغ از هرگونه
استثمار و تمامی ترس و وحشت شیوه تولید

سرمایه دارانه جلب نمود. فردریک انگلس
در جواب به سوال نتایج بحران کنونی
سرمایه داری در نوشته اش اصول کمونیسم
- ۱۸۴۷ گفت:

«صنعت در درمقیاس بزرگ و گسترش
بی حد تولید ناشی از آن می تواند هستی
نظام اجتماعی جدیدی را به وجود آورد
که در آن نیازهای زنده گی آن قدر تولید می
شوند که هر عضوی از جامعه از این طریق
قادر می شود تمامی قدرت و توانائی هایش
را در آزادی کامل به کار گرفته و رشد دهد.
بدین ترتیب، این کیفیت صنعت بزرگ که

در جامعه کنونی به تولید فقر همه گانی و
تمامی بحرانهای تجاری می انجامد، آن
کیفیتی است که تحت سازماندهی اجتماعی
متفاوتی همان فقر و فجایع نوساناتی را
نابودخواهد کرد.
بدین ترتیب این به روشن ترین وجهی ثابت
کرده است:

۱. که از هم اکنون تمامی این بدبختیها
باید تنها به نظم اجتماعی که با شرایط موجود
مطابقت نمی کند، نسبت داده شود؛
۲. که وسایل نابودکردن تمامی این
بدبختیها به طور کامل از طریق یک نظم

اوضاع فلاکت بارتر جهان در آینده و وظیفه چالشگران ضد نظام

گشت. در این نوشتار بعد از بررسی اوضاع
رویه وخامت بیشتر جهان در دهه های آینده
به چند و چون راه حل های عبور از این
و خامت که توسط چالشگران ضد نظام ارائه
می گردند، می پردازیم.

اوضاع رو به وخامت جهان

- هنوز بعد از دهه ها صنعتی سازی و شهر
سازی، نزدیک به نصف جمعیت جهان یعنی
سه میلیارد و سیصد میلیون نفر به عنوان
دهقان و کشاورز در روستاها، مزارع

در پرتو گسترش فقر و فلاکت بیش از
پیش در سراسر جهان از یک سو و تسریع
و تشدید جنگ های مرئی و نامرئی در
کشورهای پیرامونی جهان از سوی دیگر
(که جملگی منبعث از بحران ساختاری
نظام جهانی سرمایه داری هستند) می توان
گفت اگر اوضاع در نبود پیروزی یک بدیل
دموکراتیک تر و برابری طلب تر به همین
منوال پیش رود، نصف جمعیت جهان در
دهه های آینده با نابودی روبرو خواهند

آتش سوزی در پالایشگاه نفت ونزوئلا: هفت دلیل قانع کننده برای شک و تردید در این تخریب

تخریب تأسیسات نفتی با ظرفیت تولید ۶۴۵
هزار بشکه نفت در روز شد.
چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا در پاسخ به
اتهامات عنوان شده توسط رسانه های ایالات
متحده و اپوزیسیون داخلی که انفجار و آتش
سوزی در پالایشگاه نفت را به دلیل سهل
انگاری دولت تبلیغ می کنند، گفت:

«شما نمی توانید هر فرضیه ای را رد
کنید... این عملاً غیر ممکن است که در این
جا با وجود تأسیسات نفتی از این نوع که
کاملاً اتوماتیک اند وبا داشتن هزاران نفر
کارگر که شب و روز مشغول کارند، اعم
از نظامی و غیر نظامی، این نشت گاز ۳ یا ۴
روز صورت گرفته باشد و هیچ کس واکنشی
از خود نشان ندهد. این غیر ممکن است.»

مقدمه

بلا فاصله پس از انفجار و آتش سوزی، تمام
رسانه های جمعی ایالات متحده و انگلستان و

جیمز پتراس - ۲۶ اوت ۲۰۱۲:
آمریکای لاتین

تنها ۴۳ روز قبل از انتخابات ریاست
جمهوری ونزوئلا، زمانی که پرزیدنت
چاوز با بیست در صد محبوبیت بیشتر جلو
تر از رقیب خود بود، یک انفجار عظیم آتش
سوزی در پالایشگاه اموای (Amuay)
منجر به کشته شدن حد اقل ۴۸ نفر - نیمی
از کسانی که اعضای گارد ملی بودند - و

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar.ranjbaran@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.info@yahoo.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org